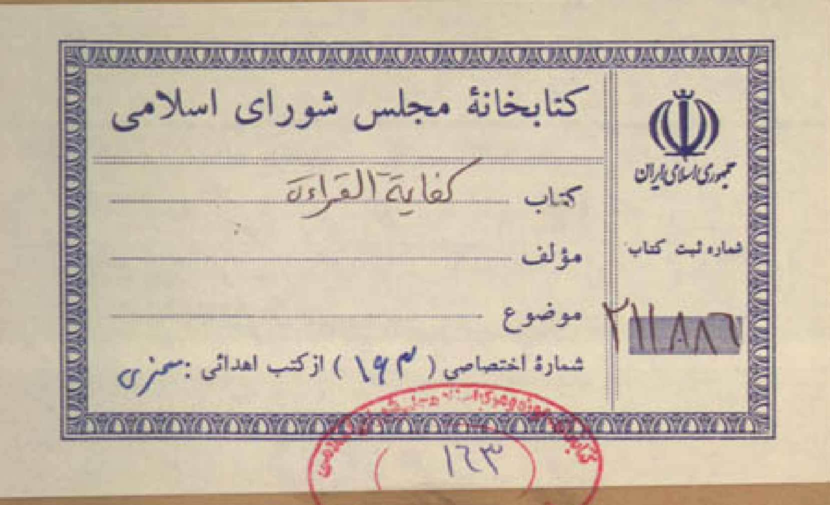

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب کفایة القراءة
مؤلف
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۱۱۸۸۶
شمارهٔ اختصاصی (۱۶۳) ازکتب اهدائی : معزی
۱۶۳

كفاية القرائة

بسمه تعالی

[illegible]

[illegible]

هذا الکتاب المستطاب المسمی بکفایة القرآءت

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد وسپاس بیعد مر افریننده را سزد که از ترکیب
کاف ونون ایت وجود بنگاشت وبلطایف صنع
بیچون رایت حدوث برافراشت واز خزانه اعطی
کل شی خلقه هریک از احاد کاینات وافراد ممکنات را
بخلعت صورتی مخصوص ساخت واز جامه خانه فیض
هریک را بحلۀ کسوتی مزین بر دوخت واهل علم وادابشان را
درجات رفیعه ومقامات منیعه بموجب هل یستوی
الذین یعلمون والذین اوتوا العلم درجات خلعت
با قیمت پوشانید وقران عظیم وفرقان کریم را بتمیز
ثم اورثنا وتشریف اولئک یؤمنون مستثنی کردانید
وهزاران هزار شرایف صلوات ولطایف تحیات

نثار

نثار روضه مقدسه وقبه منوره وتربت معطره
پیغمبری با ذکر با ایات دلیل کافی وبیان کلام شافی که زنگ
لوث کفر وشرک از ایینه افاق زدوده وبفصاحت و
بلاغت لسان زبان معجز ترجمان بشوکت اسلام بکشود
اعنی خواجه کاینات وخلاصه موجودات شهسوار قبه
افلاک تاج دار لعمرک ولولاک مکرم مجتبی محمد مصطفی
صلی الله علیه واله وبر ال طاهر وعترت طاهره واولاد
فاخر انحضرت خصوصا بر پیشوای زمره اصفیا وارث
مواریث انبیاء پادشاه تختگاه سلونی وانما مالک ملک
واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا اعنی عقل العقول
ونفس رسول وزوج البتول ولی الرد والقبول علی ابن ابی طالب
صلوات الله وسلامه علیه مادام طلع الشمس والافول اما بعد
چنین کوید فقیر حقیر کثیر التقصیر از بندکان نبین اقل القرآ
والذاکرین مرجو بالطاف رب العالمین الاثم الجانی
القاضی المحمودی ابن صفر علی القاری الذاکر الکرمانی عفی الله
عنهما که بعضی از برادران دینی واخلاء وطنی بکمان
اینکه از علم تجوید بهره دارم لهذا از این بنده خاکسار

بتدبر و تذکار و ذره بی مقدار خواهش نمودند که رساله
در علم قرائت بر رشته تحریر کشیده شود تا متعلمین
و مبتدئین و طالبین و راغبین این علم شریف بهره مند
و با نصیب و منتفع گردند که در یوم لا ینفع مال و لا بنون
الا من اتی الله بقلب سلیم بکار آید فلهذا بمضمون ما لا
یدرک کله لا یترک کله به تالیف و تصنیف آن پرداختم
و مسمی نمودم آن را به کنایة القراءت امید است که مطبوع طبع
ناظرین و سامعین و متعلمین گردد و آن مشتمل است
بر مقدمه و چهارده باب و خاتمه و بالله التوفیق و یستعان مقدمه
و علیه التکلان مقدمه در بیان استعاذه و بسمله است مقدمه در بیان استعاذه و بسمله است
بدانکه صیغه استعاذه بمذهب اصح اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم است و در سوره نحل همین وارد شد
و شیخ شاطبی علیه الرحمه نیز باین تصریح نموده بقوله
عربیه علی ما اتی فی النحل یسرا و ان تزد ٭ لربک تنزیها
فلست مجهلا ٭ و اگر زیاده بر این نمایند نیز جایز است
و در استعاذه ده وجه است اول اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم دوم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم

سوم اعوذ

سوم اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم چهارم
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم
پنجم اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
ششم اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم ان الله هو
السمیع العلیم هفتم اعوذ بالصمد المعین من الشیطان اللعین
هشتم اعوذ بالصمد العلیم من الشیطان الرجیم نهم
اعوذ بالله العظیم و بوجهه الکریم و سلطانه القدیم من
الشیطان الرجیم دهم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و
استفتح الله و هو خیر الفاتحین بدانکه در ابتداء هر گاه استعاذه بدانکه
گفته شود چهار وجه در بسمله که ما بین استعاذه و سوره است
جایز است اول وصل نمودن آخر استعاذه است که میم
الرجیم باشد باول باء بسمله و قطع آخر بسمله است که میم
الرجیم باشد از اول سوره خود که سوره ابتدا باشد دوم
قطع بسمله است از طرفین یعنی قطع آخر استعاذه است
از اول بسمله و قطع آخر بسمله نیز از سوره که بسمله از ما بین
استعاذه و سوره ابتداء هر دو بریده شود و وجه سیم
و چهارم بعکس هر دو وجه مذکوره است یعنی سوم

وصل آخر استعاذه است از اول بسمله و وصل آخر بسمله
با اول سوره خود دیگر چهارم قطع آخر استعاذه است از اول
بسمله و وصل آخر بسمله است با اول سوره خود دیگر
در بیان بسمله است بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم گفتن
در ابتداء هر سوره از سورهای قرآن لابد و ناچار است
الا سوره برائت که در اول وی بسمله نباشد خواه ابتدا
کند خواه وصل کند با آخر انفال را و در حالت وصل
سوره بسوره قراء اختلاف کرده اند بعضی بسمله کنند
و بعضی نه و عاصم بسمله کند البته و اگر ابتدا بعشری
یا جزوی یا حزبی نماید مخیر است و در آخر برائت اولی
ترک است بلکه ممنوع است و در میان دو سوره
چهار نوع است سه از آنها جائز و یکی ممنوع اول
قطع سورهٔ ماضیه از بسمله و قطع بسمله از سورهٔ آتیه
دوم وصل سورهٔ ماضیه بر بسمله و وصل بسمله بر سورهٔ
آتیه سوم قطع سورهٔ ماضیه و وصل بسمله بر سورهٔ
آتیه چهارم وصل سورهٔ ماضیه بر بسمله و قطع بسمله
~~ازسورهٔ~~ از سورهٔ آتیه و این نوع ممنوع است کلام

شیخ

شیخ شاطبی است که اینجا منع کرده و گفته است
عربیه ومهما تصلها مع اواخر سورة فلا تقفن
الدهر فیها فتثقلا باب اول در اقسام دندانها و مخارج
حروف و صفات حروفست و در آن سه فصل است
فصل اول در اقسام دندانهاست بدانکه وفقک الله
هر انسانیکه قریب برتبت سالکی رسید سی و دو
دندان دارد و آنها منقسم میشوند بچهار
قسم قسم اول ثنایا که جمع ثنیه است و آنها چهار دندانند
دو از بالا و دو از پایین حساب میشوند و آنها را
دندان پیش میگویند قسم دوم رباعیات است که
جمع رباعیه است و آنها نیز چهار دندانند دو از
بالا و دو از پایین از چهار جانب ثنایا یک یک حساب
میشوند قسم سوم انیاب است که جمع ناب است و آنها
چهار دندانند دو از بالا و دو از پایین از چهار جانب
رباعیات یک یک حساب میشوند و آنها را دندان نیش
گویند قسم چهارم اضراس است که جمع ضرس است و آن
بر سه قسم است قسم اول ضواحک است که جمع

باب اول
فصل اول
قسم اول

فصل اول در اقسام
دندانهاست

ضاحك است وانها چهار دندانند دو از بالا و دو از
پایین از چهار جانب نیاب یك یك صاحب میشوند که در
وقت خندیدن نمایان میشوند **قسم دوم** طواحن است
که جمع طاحن است وانها دوازده دندانند شش از بالا و شش
از پایین از چهار جانب ضواحك سه سه صاحب میشوند
وانهارا دندان اسیا گویند نظر باینکه غذا با انها نرم میشود
قسم سوم نواجذ است که جمع ناجذ است وانها چهار دندانند
دو از بالا و دو از پایین از چهار جانب طواحن یك یك صاحب
میشوند وانهارا دندان عقل گویند که در سن بیست سالگی
یا تجاوز از بیست سالگی تا سی سالگی بیرون میایند وان
فصل دوم — بعضی هم بیرون نمی اید **فصل دوم** در مخارج حروفست — فصل دوم در مخارج حروفست
چون از اقسام دندانها که از جمله لوازم است فارغ شدیم
شروع میشود در بیان مخارج حروف **بدانکه** مخارج جمع
مخرج است ومخرج مکانیرا گویند که حرف ازاو تولد میشود
وحروفات هجی بیست وهشت حرفند وبنابر قول اصح مخارج
اول — حروف هفده اند **اول** ابتدای حلقست از جانب قصبه شش
یعنی سر نخجك وان مخرج همزه وهاء است **دوم** وسط حلقست

وان مخرج

وان مخرج عین وحاء مهملتین است **سوم** انتهای حلقست
وان مخرج غین وخاء معجمتین است واین شش حرفرا حلقی
نظم — گویند **نظم** حروف حلقی شش بود ای نور عین همزه وها عا و خا و
عین و غین **چهارم** اول لهاتست یعنی اول بیخ زبانست با
انچه برابر اوست از حنك اعلا وان مخرج قافست **پنجم**
اخر لهاتست یعنی اخر بیخ زبانست با انچه برابر اوست
از کام بالا وان مخرج کافست واین دو حرفرا لهوی گویند
ولهات ان پاره گوشت سرخی است که از بیخ زبان بجانب
حلق اویزانست که بفارسی اورا ملازه گویند اما قافرا
غلصمی گویند وکافرا عکدی و غلصمه اول لهاتست
که بجانب حلق است وعکده اخر لهاتست که بجانب
دهن است **ششم** وسط لسانست با انچه برابر اوست
از حنك اعلا وان مخرج جیم وشین ویاء غیر مدی است
اما در جیم وسط لسان بامحاذی خود ملصق میشود
ودر شین ویا قریب بهم میرسانند واین سه حرفرا
شجری گویند ومراد از شجر در اینجا کشاده گی میان
دهن است **هفتم** اول حافه است یعنی اول کناره زبانست

با انجه برابر اوست از روس اضراس علویا یمیناً و یساراً
وآن مخرج ضاد معجمه است اما انچه قرّاء استخراج کرده اند
مخرج ضاد را از طرف چپ لسان اسانتر یافته اند ولکن این
بر میخورد بعادت قاری بعضی ازجانب راست عادت
کرده اند وبعضی ازجانب چپ واین حرف را ضرسی کویند
وبعضی ضرسی و حافی کویند هشتم آخر خا فر است یعنی اخر
کناره زبان است با انجه برابر اوست از پنج دندانهای انیاب
ورباعیات علیا وان مخرج لام است نهم سر زبانست با انجه
برابر اوست از پنج دندانهای رباعیات وثنایای علیا وان
مخرج نون است دهم سر زبانست با انجه برابر اوست از
پنج دندانهای ثنایای علیا با میل زبان بکام بالا و میل زیاد
بکام بالا را انحراف کویند وان مخرج راء مهمله است واین
سه حرف را لثوی کویند ولثه کوشت بن دندانها کویند
یازدهم سر زبان است با انجه برابر اوست از پنج دندانهای
ثنایای علیا وان مخرج دال وطاء مهملتین وتاء مثناة
واین سه حرف را نطعی کویند ونطع عبارت از سقف
دهن است وشکنجهای کام بالا دوازدهم تیزی سر زبانست

با انجه

با انجه برابر اوست از سر دو دندان ثنایای علیا وان مخرج
ذال وظاء معجمتین وثاء مثلثه است واین سه حرف را ذلقی
کویند وذلق تیزی سر زبانست سیزدهم سر زبانست با انجه
برابر اوست از پنج دندانهای ثنایای سفلی وان مخرج
سین وصاد مهملتین وزاء معجمه است واین سه حرف را اسلی
کویند واسله کناره سر زبان وهر چیز تیز را کویند چهاردهم
سر دو دندان پیش است با شکم لب زیرین وان مخرج فاء است
پانزدهم شفتین است یعنی میان دو لب است وان
مخرج باء موحده ومیم وواو غیر مدی است اما با از تری
لب بر میخیزد ومیم از خشکی لب بر می آید وواو دو لب بهم
جمع شود ولیک مقبوض نکردد واین سه حرف را شفوی
کویند وبعضی فاء را هم شفوی کویند شانزدهم جوف است
یعنی هوا وفضای دهن است وان مخرج الف مدی وواو
مدی ویاء مدی است واین سه حرف را جوفی کویند
وبعضی جوفی ومدی وهوائی کویند هفدهم خیشوم است
یعنی سوراخ بینی است که غنه از وی بیرون می آید
وان مخرج میم ونون ساکنین است درحالت اخفاء مع الغنه

وادغام مع الغنه وغنه بآن توان دانستن که چون بینی را
بگیری حروف غنه نتوان گفت ودیگر حروف را توان گفت
وازاین سبب است زیراکه زکام باشد حروف غنه نتوان گفت
وسیبویه که یکی از علمای نحو است واز ادبای این فن است
مخرج جوف را از مخارج هفده گانه اخراج نموده است
زیراکه مخرج معینی ندارند وانقطاع مخرج ایشان
جوف است وایشان مجرد صوتند مخارج را شانزده
گفته است وبقول بعضی از قرّاء مخارج حروف سه است
حلق ودهان ولب وبقول بعضی مخارج هشت است
حلقی ولهوی وشجری ونطعی ولثوی وذلقی واسلی
وشفوی وهر حرفی را که خواهی از مخرج خود ادا کنی باید
آن حرف را مشدد یا ساکن نمائی وهمزه مفتوحه پیش از او
درآوری ومدتی در نزد استاد ماهر کامل مشق نمائی
تا آن حرف از مخرج خود بیرون آید مثل اَبْ اَتْ اَثْ اَجْ
وعلی هذا القیاس فصل سوم در صفات حروف است — فصل سوم در صفات حروف است
بدانکه هر حرفی را پنج صفت باشد غیر از صفاتی که مختص
خود آن حرف میباشد حروف مهموسه ده حرفند مجموع آن فحثه

فصل سوم

شخص سکت

شخص سکت ومعنی همس فرو داشتن آواز است و
نرم گوی شنیدن آن واین حروف را از برای آن مهموسه
گویند که این حروف ضعیف‌اند وتکیه بر ایشان نمیتوان
کرد در گفتن ونفس با ایشان میرود چنانکه گوئی اَفْ
اَثْ اَسْ وباقی حروف مجهوره است ومجموع آن
ظَلَّ قَوٌّ رَبَضَ اِذْ غَزَ جُنْدٌ مُطِیعٌ وآن هجده حرفست
وجهر بر داشتن آواز است واین حروف را از برای آن مجهوره
گویند که در وقت گفتن آن آواز برداشته میشود از قوت
آن حرفها وبر وی تکیه میتوان کرد ونفس با آن فوت
رفتن ندارد چنانکه گوئی اَجْ اَدْ اَلْ ودیگر حروف منطبقه
چهار است ص ض ط ظ واین حروف را از برای آن اطباق
گویند که زبان در وقت گفتن آن چون طبقی میشود
وکام بالا را که برابر اوست می پوشاند وغیر این حروف
همه منفتحه است وانفتاح گشاده شدن یعنی در وقت گفتن
این حروف زبان گشاده میشود از کام بالا وکام بالا نیز
گشاده میان زبان وکام بالا می فتد ودیگر حروف استعلاء
هفت حرف است ومجتمع در ترکیب خُصَّ ضَغْطٍ قِظْ

مستعلیه

واستعلا طلب بلندی کردنست واین حروف را برای آن
گویند که در وقت گفتن این حروف زبان بربالا میرود و
باقی حروف را مستفله گویند وتسفل فرود آمدنست یعنی
زبان در وقت گفتن آن حروف میل به بالا نکند ودیگر
حروف قلقله پنج است مجموع آن قطب جد وقلقله
جنبانیدنست وایشانرا از برای آن حروف قلقله گویند
که چون این حروف را ساکن گردانی در مخرج بجنبد ودر آن
تیزی یافته شود از غایت قوت آن حروف چنانکه گوئی
اَبْ اَجْ اَدْ تا آواز در مخرج نجنبانی مفهوم نشود که چه
حرف گفته شده واین حروف را مشربه ومضغوطه نیز گویند
از برای آنکه در حالت وقف کردن بر آن آواز زبان لاحق
میشود از غایت فشردگی وباقی حروف ساکنه است یعنی
در آن جنبش نیست در حالت وقف کردن بر آن ودیگر
حروف شدیده هشت است جمعند در اجدک قطبت
واین حروف را از برای آن حروف شدیده گویند که در
مخرج سخت میشود در گفتن این حروف آواز زبان کشیده
نشود از غایت قوة تکیه که بر آن حروف میشود وضد

شدیده

شدیده رخاوه است ورخوه سستی است وآن سیزده
حرفست جمع آن حس شخص هز فظ غض ثذ واین حروف را
از برای آن رخوه گویند یا رخاوه که در گفتن آواز زبان تواند
کشیدن ونفس را باز نگرداند آواز با این حروف میرود و
هشت حرف دیگر هست بین الشدة والرخوه نه شدیده
هستند ونه رخوه مجموع آن لم یر وعنا یعنی نه چنان سخت
چون حروف شدیده ونه چنان سست است چون حروف
رخوه واندکی آواز زبان توان کشیدن چنانکه گوئی اَلْ اَمْ
اما صفیر که مختص حرفی زجر وفست اول صفیر است وآن — صفیرات
مخصوص سین وصاد مهملتین وزاء معجمه است وصفیر
آواز گنجشک است یعنی هشت کردنست چون تلفظ
باین حروف کنی وتکیه بر آن نمائی آوازی دراز بآن کشیده
شود دوم استطالت است وآن مخصوص ضاد معجمه است واستطالت
کردن کشی کردن وطلب درازی کردنست واو را باین
اعتبار کردن کش گویند که هر کسی او را تمام نتوان کرد
مگر کسی که مدتها سعی کرده باشد وبخدمت استاد کامل
ماهر حاذق رسیده ومشافهة تعلیم یافته وزبان را

بر مخرج او خو کرده باشند تا از روی شرع نمازش درست
باشد و نماز کسیکه با او اقتدا کند درست و صحیح باشد
اما در این اوقات این علم شریف را سهل میگیرند و نمیدانند
و از آموختن ننگ دارند لاجرم در جهل مانده اند و از اینکه
نیاموخته اند مؤاخذ و معاقب میشوند و اکثر قراء و
امامان بدین بلا مبتلا اند واما آنکه گفتیم که استطالت
طلب درازی کردنست باعتبار اینکه در مخرج دراز میشود
تا بمخرج لام نزدیک میشود و بعضی گفته اند باعتبار آنکه
در گفتن درازی دارد و این مخرج از همه مخارج صعبتر
و شدیدتر و غلیظتر است سوم انحراف است و آن مخصوص
لام و راء است و انحراف میل کردن زبانست بکام بالا و
سر زبان در گفتن ایشان کج میشود و تکریر هم بجهة
راء است و او را مکرر میگویند از برای آنکه در مخرج
دو باره گفته میشود و از سر زبان در مخرج میلی زند
چنانکه گوئی دو راء گفته شد و اگر زیادتر گفته شد
رای بسیار پیدا میشود چهارم تفشی است و آن مخصوص
شین است و تفشی از هم باز شدن و فراخ شدنست

یعنی مخرج

و تکریر

همزه را

یعنی مخرج از وی پر میشود از سستی او و بعضی گفته اند
حروف تفشی چهار است مجتمع در ترکیب مشرف پنجم
غنه است و آن مخصوص میم ساکن و نون ساکن و نون
تنوین است اگرچه تنوین هم نون ساکن است اما فرق آنست
که نون ساکن اصل کلمه است هم مکتوبی است هم ملفوظی
مثل مِن و عَن و لَن و نون تنوین اصل کلمه نباشد بلکه
نونی باشد ساکن که در آخر اسماء در آید که از دو فتحه
یا دو ضمه یا دو کسره پیدا شود و مکتوبی نباشد ملفوظی
میباشد مثل عزیزٌ غفورٌ رحیمٍ و این حروف
وقتی غنوی باشد که ساکن باشند و اگر متحرک باشند
غنوی نباشند و نون از بن دندان گفته شود و میم
از لب و بی غنه و معنی غنه قبل ازین بیان کرده شد
و دیگر توضیح آنکه ذکر میشود حاصل صفات حروف
آنست که هر حرفی را از حروف تهجی پنج صفت است چنانکه
مجملاً ذکر شد بعضی را شش صفت و بعضی را هفت صفت
و بعضی را هشت صفت باشد و در اینجا هر حرفی را بسبیل
تفصیل بیان کنم ان شاء الله تعالی همزه را شش صفت است

انفتاح وتسفل وجهر وشده وسکون وصفت
ششم او منبور است ونبره تیزی همزه باشد ونبر
در اصل لغت ارتفاع است وهمزه بلندتر حروفست
وقوی تر وازغایت قوت همزه است که بعضی از قرّاء
اثر اتسهیل میکنند ویا بدل میکنند ب با را پنج صفت
انفتاح وتسفل وجهر وشده وقلقله ت تا را پنج صفت است
انفتاح وتسفل وهمس وشده وسکون ث ثا را شش
صفت است انفتاح وتسفل وهمس ورخاوه وسکون
وصفت ششم او منفوث است ونفث دمیدنست یعنی
در گفتن ان بادی از مخرج او بیرون بیاید ج جیم را پنج
صفت است انفتاح وتسفل وجهر وشده وقلقله ح حا را
شش صفت است انفتاح وتسفل وهمس ورخاوه وسکون
وصفت ششم او مُجه یا مُجحه است ومجه افشردگی باشد
در حلق واگر صفت مجه از حا برداری ها شود از این که
مخرج یکی است وصفات یکی خ خا را پنج صفت است انفتاح
واستعلا وهمس ورخاوه وسکون بعضی گفته اند صفت
ششم او خزبر است وخزبر آواز گلوگرفته است د دال را

پنج

دال را پنج صفت است انفتاح وتسفل وجهر وشده
وقلقله ذ ذال را پنج صفت است انفتاح وتسفل و
جهر ورخاوه وسکون ر را را هفت صفت است
انفتاح وتسفل وجهر وبین بین یعنی بین الشده
والرخوه وصفت ششم او تکریر است چنانکه بیان کرده شد
وصفت هفتم او انحرافست وذکر ان نیز گذشت ز
زا را شش صفت است انفتاح وتسفل وجهر
ورخاوه وسکون وصفت ششم او صفیر است
وذکر او گذشت س سین را شش صفت است انفتاح
وتسفل وهمس ورخاوه وسکون وصفت ششم
او صفیر است وصفیر بیان کرده شد ش شین را شش
صفت است انفتاح وتسفل وهمس ورخاوه
وسکون وصفت ششم او تفشی است چنانکه گفته شد
ص صاد را شش صفت است استعلا واطباق وهمس
ورخاوه وسکون وصفت ششم او صفیر است
ض ضاد را شش صفت است استعلا واطباق وجهر
ورخاوه وسکون وصفت ششم او استطاله است چنانکه

گذشت ط طا را پنج صفت است اطباق و استعلا و جهر
و شده و قلقله ظ ظا را پنج صفت است اطباق و استعلا
و جهر و رخاوه و سکون ع عین را پنج صفت است
انفتاح و استفال و جهر و بین بین و سکون غ غین را
پنج صفت است انفتاح و استعلا و جهر و رخاوه و سکون
ف فا را شش صفت است انفتاح و تسفل و همس و
رخاوه و سکون و صفت ششم او نفخ است و نفخ دمیدنست
ق قاف را پنج صفت است انفتاح و استعلا و جهر و شده
و قلقله است ک کاف را پنج صفت است انفتاح و تسفل
و همس و شده و سکون ل لام را شش صفت است
انفتاح و تسفل و جهر و بین بین و سکون و صفت
ششم او انحراف است و ذکر ان گذشت م میم را
شش صفت است انفتاح و تسفل و جهر و بین بین و
سکون و صفت ششم او غنه است و ذکرش گفته شد
ن نون را هفت صفت است انفتاح و تسفل و
جهر و بین بین و سکون و صفت ششم او غنه است
و قتیکه ساکن باشد و غنه نون بیشتر از غنه میم است

وصفت هفتم

وصفت هفتم او لین است و واو را هفت صفت است
انفتاح و تسفل و جهر و رخاوه و سکون و صفت ششم
او مد است و صفت هفتم او لین است و در واو مد است
هرگاه ساکن باشد و ماقبل او مضموم و در وی لین است
و قتیکه ساکن باشد و ماقبل او مفتوح و در وی نقل است
و قتیکه متحرک باشد ه ها را هفت صفت است انفتاح
و تسفل و همس و رخاوه و سکون و صفت ششم او
لین است و صفت هفتم او هش و هش سبکی باشد
ا الف را هشت صفت است انفتاح و تسفل و جهر
و رخاوه و سکون و صفت ششم او مد است و هفتم
لین است و هشتم هوا و ذکر ان گذشت ی یا را
هفت صفت است انفتاح و تسفل و جهر و رخاوه و سکون
و صفت ششم او مد است و هفتم لین است و در وی
مد است هرگاه ساکن باشد و ماقبل او مکسور و در وی
لین است و قتیکه ساکن باشد و ماقبل او مفتوح و در وی
نقل است و قتیکه متحرک است و الف و واو
و یا را از برای ان حرف مد گویند که چون بعد از ایشان

همزه باشد یا ساکنی مد باید کشید خواه آن ساکن مدغم
باشد خواه غیر مدغم و آن مخصوص است باین حروف و قوی
ترین این حروف واو است آنکه الف و الف جز ساکن نباشد
و ما قبل آن فتحه مشبعه و این حروف را حروف علّه نیز
خوانند جهت آنکه در ایشان تصرف بسیار میرود والله اعلم

باب دوم در نون ساکن و نون تنوین است

باب دوم در نون ساکن و نون تنوین است و احکام آنها
چهار است ادغام و قلب و اظهار و اخفا چنانکه ناظم گفته نظم
تنوین نون ساکنه حکمش بدان ای هوشیار ° کز حکم خواندن
بود اندر کلام کردگار ° ادغام کن در یرملون مقلوب کن
در حرف با ° اظهار کن در حرف حلق در ما بقی اخفا نما
چنانچه شیخ شاطبی گفته عربیه وقلبهما میما لدی البا واخفیا
علی غنة عند البواقی لیکملا واظهر الغنة من نون و من میم
اذا ما شددا کلا واخفیا المیم ان یسکن بغنة لدی بآء
علی المختار من اهل الادا ° و شیخ محمد جزری در کتاب
نشر القراءة گفته و در باقی کتب قرائت نیز مسطور است که هرگاه
نون و میم مشدد باشند اظهار غنه باید نمود مثل انّ الله
والجنة والناس وعمّ وثمّ وانّما و اگر میم ساکن باو رسد

بمذهب

بمذهب اصح و معمول با اخفا باغنه باشد مثل
قلوبکم به و قبل ازین مجملی ذکر شد که فرق ما بین
نون ساکن و نون تنوین آنستکه نون ساکن اصل
کلمه است هم مکتوبی است و هم ملفوظی و نون تنوین
نونی باشد که در آخر کلمه در آید که از دو فتحه و دو ضمه
یا دو کسره پیدا شود و مکتوبی نباشد همین ملفوظی است
هرگاه نون ساکن یا نون تنوین بحروف یرملون رسند
ادغام باید کرد در چهار حرف یمون که ی و م و
و ن باشد ادغام با غنه باید کرد و صفت غنه ذکر
کرده شد مگر در چهار کلمه که استثنا کرده اند خود
و ادغام نکرده اند دو کلمه واوی و دو کلمه یائی
صنوان و قنوان دنیا و بنیان و سبب اظهار اینها
آنست که نون ساکنه در یک کلمه بواو و یا بیا رسید
هرگاه ادغام کنند مشتبه بمضاعف میشد مثل دمید
و دیگر اگر ادغام میکردند مر حرف علّه در ذلک
کلمه جمع میشدند در تلفظ بسیار ثقیل بود لهذا
همه قرّاء بدون خلاف اظهار نموده اند و اگر ادغا

کنند صنوان و قنوان و دنیان و بنیان شنوی و نسوان تا که اصل آن نون است با تضعیف نون ساکن و نون تنوین مثال ی مَنْ یَعْمَلْ یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ اما نونیکه در آخر طس و یس است در ادغام آن خلاف است و بیان آن در کتب قرائت مسطور است مثال م مِنْ مَآءٍ وَ سَلٌ مِنْکُمْ مثال ن مِنْ نُورٍ خَلْقٍ نُعِیدُهُ مثال و مِنْ وَالٍ هُدًى وَ بُشْرَى مثال ل مِنْ لَدُنْهُ هُدًى لِلْمُتَّقِینَ مثال ر مِنْ رَبِّکُمْ غَفُورٌ رَحِیمًا و وجه ادغام نون ساکن و نون تنوین در حروف یرملون آنست جهة قرب مخرج است و وجه عدم غنه در لام و را جهة شدت قرب است نون ساکن بحرف با در وسط کلمه یا آخر کلمه مثل اَنْبِئْهُمْ و اَنْ بُورِکَ نون تنوین بحرف با مثل هَنِیئًا بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ و وجه قلب نمودن با بمیم آنست که میم مواخی نون است در صفات و مواخی با است در مخرج و در ادا آن هیچ فرق نیست میانه این و میم ساکنه که بعد با میرسد نون ساکن و تنوین بحروف حلق اظهار میشود و اظهار اینجا روشن گردانیدن نون ساکن و نون تنوین است پر مثال همزه در یک کلمه یَنْئَوْنَ و نون ساکن که بعد از او همزه باشد

در یک کلمه

در یک کلمه در قرآن بجز این یک لفظ نیست و شتان نقرا ابوبکر و ابن عامر که بسکون نون خوانده اند و مثال آن در آخر کلمه مَنْ آمَنَ و مثال تنوین عَذَابٌ اَلِیمٌ مثال ه مِنْهُمْ مَنْ هَاجَرَ جُرُفٍ هَارٍ مثال ح وَانْحَرْ مَنْ حَآدَّ اللّٰه نَارٌ حَامِیَةٌ مثال خ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَمِنْ خِزْیِ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ مثال ع اَنْعَمْتَ مَنْ عَمِلَ حَقِیقٌ عَلَى مثال غ فَسَیُنْغِضُونَ مِنْ غِلٍّ مَآءٍ غَیْرِ آسِنٍ و وجه اظهار اینها بجهة بعد مخارج نون ساکنه و تنوین است از مخارج این حروف و هرگاه نزدیکی از ما بقی حروف برسند اخفای با غنه باید کرد و حروف ما بقی شانزده اند ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک و آن در یک کلمه باشند یا در دو کلمه از هر یک سه مثال گفته میشود یکی مثال نون ساکن در وسط کلمه و یکی در آخر کلمه و یکی مثال تنوین مثال ت اَنْتُمْ مَنْ تَابَ جَنَّاتٌ تَجْرِی مثال ث عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِیمِ مِنْ ثَمَرَةٍ تُرَابٌ ثُمَّ مثال ج ثُمَّ نُنَجِّی مَنْ جَآءَ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ مثال د اَنْدَادًا مِنْ دَافِقٍ کَأْسًا دِهَاقًا مثال ذ اَنْذَرَ مِنْ ذُرِّیَّةٍ عَزِیزٌ ذُو انْتِقَامٍ مثال ز

مُنْزَلًا مِنْ ذِكْرِهَا غُلَامًا زَكِيًّا مثال س مِنْسَأَتَهُ مِنْ سَبَإٍ لَيَالٍ
سَوِيًّا مثال ش أَنْشَأَ مِنْ شَجَرَةٍ صَبَّارٍ شَكُورٍ مثال ص يَنْصُرُ
مِنْ صَلْصَالٍ عَمَلًا صَالِحًا مثال ض مَنْضُودٍ مِنْ ضَرٍّ بِنَا
قِسْمَةٌ ضِيزَى مثال ط فَانْطَلِقُوا وَإِنْ طَائِفَتَانِ صَعِيدًا طَيِّبًا
مثال ظ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى إِنْ ظَنَّا ظِلًّا ظَلِيلًا مثال ف
أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ وَإِنْ فَاتَكُمْ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ مثال ق
نَنْقُصُهَا مِنْ قَصَصْنَا عَذَابًا قَرِيبًا مثال ك مِنْكُمْ مِنْ كُلٍّ
كَأْسًا كَانَ و وجه اخفا آنست که این حروف از مخرج نون
ساکنه و تنوین چون حروف یرملون قریب نیستند و
چون حروف حلق بعید نیستند که ادغام یا اظهار شوند
بلکه در قرب و بعد متوسطند پس باید بنوعی ادا شوند
که ما بین ادغام و اظهار باشند و آن اخفاء است پس میباید
که قاری در محل اظهار اظهار کند بی وقف و سکون بی آنکه
متحرک گرداند یا بر او سکته کند و آنجا که ادغام است ادغام کند
بی افراط و تفریط بحسب آنکه بیان کرده شد و در اقلاب میکند
بمیم بی آنکه سکته کند یا آنکه با اشد کردانند و همچنین
در اخفا سکته نکنند و آنجا آن در نکذارند و در جمیع

حالات

حالات مستحضر باشد و این مقدار کفایت میکند آنکه را
که او را ادراک و درایت است و این جمله از لفظ استاد کامل
حاذق ماهر باید گرفت که خُذِ الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ وَالْجُـ
ـهَّالِ بی سلیقه بیان کنند بی نقل و دلیل و اسناد اعتبار
نباید کرد وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ عَلَى مَا مَنَحَنَا مِنْ هٰذَا الْعِلْمِ الشَّرِيفِ
الرَّفِيعِ باب سوم در بیان مد و قصر و لین است بدانکه
هرجا که الف یا واو یا یا باشد و ما قبل ایشان اخت ایشان
باشد یعنی ما قبل الف فتحه باشد و ما قبل واو ضمه باشد
و ما قبل یا کسره باشد ائمه قرائت از حرف مد گویند
چنانکه با بی بو مثال آن از فرقان حمید أُوتِيَ أُوتِينَا
يَا أُوذِينَا وَابْنُهَا هر یک یک الف مد دارند و آنرا مد
ذاتی و طبیعی و اصلی گویند و هرگاه سببی بجهت اینها پیدا شد
و آن سبب همزه باشد یا سکون لازم مظهر یا مدغم
آنرا مد تام گویند و حد مد بقدر سه الف یا چهار
الف است و بعضی دو الف مد داده اند و آنرا مد قصر
گویند و بعضی پنج الف مد داده اند و بعضی هفت
الف گفته اند و آنرا مد طویل گویند اما حد اوسط مد

سر الف یا چهار الف است ومقدار الف عقد سر
انگشت یا چهار انگشت است یا بیك قلم سر الف بچهار یا چهار
الف کشیدنست یا وقت مد دادن سر لفظ الف یا چهار
الف بزبان جاری کردنست نه سریع نه بطیء و هرگاه
ما قبل واو ضمه و ما قبل یا کسره نباشد مثل شیءٍ و سوءٍ
نحویان این حروف را مد ولین گویند مطلقا بی شرط
آنکه ما قبل او اخت او باشد و درآن بحث بسیار است
نظم عدد مد شش است ای قاری ٭ قول قراهم در او بجاری ٭
متصل منفصل دگر اشباع ٭ عدل و عارض و مد لازم شاع ٭
مد متصل آنست که مسبب و سبب در یك کلمه باشد و مسبب
مقدم باشد و سبب موخر و مسبب حرف مدی باشد و سبب
همزه الفی باشد مثل جاءَ و ملٰئکه واوی باشد مثل سُوءِ
و تبوءو یائی باشد مثل جیءَ و سیءَ و این را مد متصل و
واجب گویند مد منفصل آنست که مسبب و سبب در دو کلمه باشد
الفی مثل انا ارسلنا و انا امنا واوی باشد مثل قالوا انما
و اسمعوا ان الله یائی باشد مثل انی امنت انی انا الله و این را
مد منفصل و سنت گویند مد اشباع آنست که مسبب و سبب

در دو کلمه

در دو کلمه باشد و مسبب هاء ضمیر اوز مفرد مذکر
غائب و سبب همزه مثل لَهُ اَعلم و بِهِ اَنّه الحق و این را
مد اشباع و سنت خوانند مد عدل بر دو قسم است سکون
لازم مظهر و سکون لازم مدغم سکون لازم مظهر آنست
که مسبب و سبب در یك کلمه باشد مسبب حرف مدی باشد
و سبب سکون لازمی مثل آلآن در سوره یونس واوی
واوی و یائی در قرآن نیامده اما سکون لازم مدغم
آنست که مسبب حرف مدی باشد و سبب مُدغم فیه
مثل و لا الضالین و دابة و حاج و اتحاجونی که الفی و واوی
باشد و یائی در قرآن نیامده و اینها را سکون لازم مظهر
و سکون لازم مدغم گویند و واجب نیز گویند و این را مد عدل
گویند مد عارض آنست که مسبب و سبب در یك کلمه باشد مسبب
حرف مدی باشد و سبب سکون عارضی الفی مثل سجاد
غفار قرار واوی باشد مثل یؤمنون یوقنون یعلمون
یائی باشد مثل رحیم خبیر قدیر و این را مد عارض و سنت
گویند اما قراء وارد درآن سه وجه است مدی طویل و مدی
متوسط و مدی کوتاه وجه مد مطول حصول التقاء ساکنین

تلحق هر دو حرف بتمامی کذا دیده اید و قصر از برای انکه
التقاء ساکنین اینجا عارضی است اکرچه از برای وقف است
و العارض لا یعتد به و مد وسط از برای انکه اعتبار هر دو است
اما اینجا مد قصر ضعیف است و اینرا التقاء ساکنین عارضی
کویند و بعضی کفته اند اکر اخر کلمه همزه باشد و ما قبل او
حرف علت فتحه باشد مثل شیء و سوء در وقف قراء را
سه وجه است طول و وسط و قصر مد طول اینجا ضعیف است
از برای اینکه ما قبل حرف مد جنس او نیست و ورش را در اینجا
در حال وقف و وصل دو وجه است طول و وسط
و اما اکر اخر کلمه همزه نباشد چنانکه جد و الموت و من خوف
و رای کعبین و لحدی الحسنیین قصر در وی اولی است
و مد ضعیف است از برای انکه ما قبل حرف مد جنس او
نیست و واو و یا در وی هوائی نمیشوند بلکه واو شفوی
باشد نه هوائی و همچنین یا شجری باشد نه هوائی و مد
وقتی حاصل اید که هوائی باشد والله اعلم مد لازم
انست هر حرفی که سه حرف از وی هجی شود و حرف وسطی
او حرف مدی باشد و ان حروف هجی است که در فواتح

سوواست

سور است الفی مثل ذال و ذال صاد ضاد قاف کاف
واوی مثل نون یائی مثل جیم سین شین میم و اینرا
مد لازم و واجب کویند و در عین و غین قراء اختلاف
کرده اند چون بعضی حرف لین میدانند اکرچه سه حرفند
و حرف وسطی ایشان حرف مد است اما کفتیم باید که حرف
ایشان باشد و کسره اخت یا میباشد اینجا فتحه است
لهذا بعضی از قراء مد داده اند و بعضی نداده اند
انها که مد داده اند بملاحظه انکه سه حرفند و حرف
وسطی انها حرف مد است و انها که مد نداده اند بملاحظه
انکه ما قبل یا کسره نیست که اخت او باشد و در بعضی
اکثر مد نداده اند و در جمعی کلا مد داده اند
چون اینجا عین بین مدین واقع شده است بدانکه
انواع مدات را قراء ده نوع دیکر ذکر کرده اند غیر از این
شش نوع که مجموع شانزده نوع مد میباشند. مد
تمکین. مد بنیه. مد اتصال. مد فصل. مد عدل.
مد فرق. مد حجز. مد روم. مد مبالغه. مد مبدل.
مد لازم. مد عارض. مد شبه مبدل. مد امتنان. مد عوض.

مد تعظیم **اما مد تمکین** وان در وسط کلمه باشد چنانکه
اولئک الملئکة المدآئن القبآئل و مانند اینها واورا از
برای این مد تمکین گویند که تمکین جای دادنست یعنی کشیده
میشود از برای جای گرفتن و تحقیق او یعنی تحقیق حرف
مد و همزه از برای انکه حروف مد هوائی است و در غایت
ضعف و سستی و نرمی و همزه در غایت قوت و سختی و
تیزی است و چون ضعیف و قوی با هم جمع شوند بضرورت
ضعیف را نیز قوت باید دادن تا مناسب قوی گردد
و تلفظ درست اید وان نمیشود مگر بکشیدن حرف هوائی
تا در قوت با همزه برابر شود و قراء در مقدار این مد
خلاف کرده اند بعضی بمقدار چهار الف کشند و بعضی
مقدار سه الف **مد بینه** وان در اخر کلمه باشد در اسماء
ممدوده چنانکه ماء نداء دعاء و مانند ان و انرا از برای
این بینه گویند که واضع کرانرا اسماء را بنا کرده است ممدود
بنا کرده و مقدار این مد مثل مد تمکین است **مد اصل**
وان در اخر کلمه افعال باشد چون جاء و شاء و باء و امثال
بدین مانند و اورا از برای ان مد اصل گویند که الف و همزه

در اصل کلمه است و فرق میان مد اصل و مد
بینه انستکه مد اصل در افعال است و مد بینه در
اسماء تا فرق باشد میان اسماء مقصوره و اسماء
ممدوده و خلاف در مقدار این مد همچنانستکه
در مد تمکین **مد فصل** و اورا مد بسط نیز گویند و این مد
میان دو کلمه باشد چنانکه بما انزل قالوا امنا و فی
انفسکم حرف مد در اخر کلمه باشد و همزه در اول کلمه
دیگر و اینرا از برای ان فصل و منفصل گویند که این
مد فاصل است میان دو کلمه و بسط نیز گویند که
میان دو کلمه گسترده است و مقدار این مد کمتر باشد
از مد تمکین و بینه و اصل از برای انکه اگر بر کلمه اول
وقف کنی مد زائل شود پس مد عارضی باشد چون
در بعضی حال مد زائل شود مد او کمتر باشد تا فرق
باشد میان او و میان انکه در جمیع احوال مد باقی باشد
و از این سبب است که ابن کثیر و سوسی این مد نمیکشند
و قالون و دوری را دو وجه است چنانکه پیش از این
بیان کرده شد **مد عدل** وان نیز در وسط کلمه باشد

واین مد بسبب التقاء ساکنین باشد وانکه حرف مدغم
مشدد باشد وعلت مد این همانست که در دو همزه گفته شد
واما اینجا حرفی که بعد از او حرف مد است مشدد است
وحرف مد ضعیف وحرف مشدد قوی چنانکه
ولا الضالین ودابة والصاخة ومدهامتان
والتحاجونی وتامرونی بان قرائت که نون را مشدد
میخوانند ومثال یا بعد از وی مشدد نیست در قرآن
واو را از برای آن مد عدل گویند که عدل برابر کردنست
یعنی این مد برابر کردنست با حرکت یعنی چون حرف مد
ساکن است وحرف مدغم که بعد از اوست نیز ساکن است
وجمع میان دو ساکن نمیتوان کرد پس مدی در میان
هر دو در آرند تا قایم مقام حرکت باشد وخلاف
در مقدار این مد همچنانستکه در مد تمکین مد فرق
چون آلله آلآن ومانند آن واین را از برای آن مد
فرق گویند تا فرق شود میان همزهٔ استفهام وهمزهٔ خبر
مد حجز چون ءانذرتهم ءاستجل ءانت واو را از
برای آن مد حجز گویند که حجز باز داشتن است میان

همزتین

همزتین وعرب جمع میان دو همزه ثقیل میدانند
پس مدی در میان دو همزه در میاورند تا حاجزی
باشد میان دو همزه ومقدار این مد یک الف
باشد بمذهب آنکه همزهٔ ثانیه را بتحقیق خوانند
یا بتسهیل وحجز بمقدار یک الف حاصل میشود
زیاده حاجت نیست واین مد در مذهب قالون
وابو عمرو وهشام است وپس مد روم چنانکه وانتم
وانتم ها ءنتم بمذهب ورش بروایت اهل مصر
ومقدار مدا ویک الف است زیرا که مذهب او
آنست که همزهٔ دوم را با الف بدل میکند ودرود
میان همزه الف در میاید ورد چنانکه قالون
وابو عمرو وهشام پس مقدار مد فرق ومد روم
یکی باشد مد مبالغه واین در مذهب ابن کثیر است
چنانکه لا اله الا الله واو را از برای آن مد مبالغه
گویند که مبالغه میکنند در نفی خدایان واثبات
میکنند در وحدت خداوند تعالی واین مذهب
معروفست بنزد عرب که ایشان مد میکنند در دعا

و استغاثه یعنی فریاد خواستن مد بدل یعنی
مبدل از همزه چنانکه آدم و آخر و ایمانا و انجر بدین
مانند و او را از برای آن مد مبدل گویند که بدل آمد
از همزه که آن فاء فعل است و عرب ثقیل میدارد
همزه ساکنه بعد از متحرکه پس همزه را بحرکت ما قبل
ما قبل بدل میکنند و مقدار این مد یک الف است
پس فرقی نباشد میان این دو مد و میان مد قال و کان
مگر بمذهب ورش که او را در این مد سه وجه است
طول و وسط و قصر چنانکه در ذکر مدات شش گانه
مذکور شد که خارج آن ده مد است مد شبه مبدل
و آن نیز در مذهب ورش است اما او مبدل از همزه
نیست مانند مبدل است و این در وسط کلمه باشد
چنانکه النبیین و یتکئون و یستهزئون و سوآتهما
مگر که ما قبل همزه ساکنی باشد صحیح چنانکه قرآنا
و مسئولا که مد نمیکنند چنانکه در کتب قرائت
مسطور است و اما مد لازم در حروف تهجی است
که در اوایل سور است چنانکه پیش از این بیان

کرده شد

کرده شد و مقدار این مد همچنانکه در مد
تمکین است و او را از برای این مد لازم گویند
که همیشه مد لازم اوست و همچنین محیای و در موضع
و اما مد عارض و آن مدیست که در وقف با سکون
و اشمام بیان کرده شد مثل الابرار و الاخیار و یؤمنون
و یوقنون و الرحیم و نستعین و خلاف در مقدار
این مد سه وجه است طول و وسط و قصر و ذکر
آن قبل از این شد و این مد را از برای آن مد عارض
گویند که او اصلی نیست در حالت وقف عارض میشود
و در حالت وصل ساقط و اما مد لین و این مد نیز
در مذهب ورش است آنجا که واو و یا ساکن باشد
و ما قبل ایشان فتحه و ما بعد ایشان همزه چنانکه
شیء و سوء و کهیئة و مانند آن مگر در سوآتهما
که در آن دو وجه است و در موئلا و الموؤدة قصر است
و این جمله را که بیان کردیم اکثر ائمه این مد را منکرند
و اما مد عوض و این در مذهب ابو عمرو است در
ادغام کبیر مثلین و متقاربین چنانکه ما قبل حرف مدغم

حرف مد باشد چنانکه الرحیم مالك وقیل لهم ولا
یکلف وقال ربنا والنفوس زوجت وابن امد عوض
از برای ان کو بند که عوض حرکت حرف مدغم است که انداخته اند
ودر مدغم فیه ادغام شده وبدین سبب التقاء ساکنین
حاصل میشود بضرورت مد باید کرد ومقدار این مد
یك الف باشد واما مد تعظیم وان در لفظ جلاله است
که لفظ الله است پس واصل در لامات ترقیق است تغلیظ
وتفخیم از برای تعظیم وتبجیل است وهمچنانکه تغلیظ از برای
تعظیم است مد نیز از برای تعظیم است وعظمت وعلو حقتعالی
تا در لفظ عظیمه باشد وبیشتر در دهان تمکین باید قوله تع
وکلمة الله هی العلیا باب چهارم در بیان ادغام است بدانکه
ادغام بر دو قسم است کبیر وصغیر ادغام کبیر انستکه هرگاه دو حرف
باهم جمع شوند بی فاصله وهر دو متحرك باشد خواه از دو حرف
متماثلین باشند خواه متجانسین وخواه متقاربین ابو عمرو بروایت
سوسی حرف اول را ساکن کرده ودر ثانی ادغام نموده مثال
قال لهم وبیت طائفة وصید تنا له وخلق کل شئ وقال رب
هیچ یك از قراء با او موافقت نکرده در این ادغام مگر در کلمه

باب چهارم در
بیان ادغام است

که متفق علیه

که متفق علیه جمیع ائمة است یکی کلمه مامکنّی در سورهٔ
کهف که در اصل مامکننی بوده حرکت نون اول را
انداخته اند ودر حرف دوم ادغام نموده اند و
بیك نون مشدد نوشته میشود ودیگری در لا
تأمنا در سورهٔ یوسف که در اصل لا تامننا بوده
نون اول را ساکن کرده اند ودر ثانی ادغام نموده اند
لکن چون نون اول مضموم بوده اشمام واجب است
ومعنی اشمام ضم شفتین است یعنی بهم آوردن
لبها است واین ادغام تام نباشد بلکه ناقص است
بسبب اشمام وادغام کبیر در میان قراء معتبر نمی باشد
وادغام صغیر در متماثلین ومتجانسین ومتقاربین
صحیح یعنی هرگاه دو حرف مثل هم بیکدیگر رسند
وحرف اول ساکن ودوم متحرك باشد حرف اول را
در دوم ادغام باید کرد مثل یدرککم الموت
فلا یسرف فی القتل ویوجهه وهل لکم مما واذ
ذهب ولا یغتب بعضکم وربحت تجارتهم
وفی قلوبهم مرض واین ادغام سند معتبر است

یعنی قاعده اینست که هر گاه که حرف مد باشند مثل
قالوا وهم و فی یوسف که ادغام در اینها جائز نیست
نزد جمیع قراء زیرا که اگر ادغام نمایند مد یا بیان
زائل میشود و حال آنکه مد اصل است در واو و یاء
و ادغام مانع مد است و اگر حرف لین باشد مثل
عصوا و کانوا نیز ادغام باید کرد و این را ادغام
مثلین صغیر گویند و هر گاه دال ساکن بتا برسد
مثل قد تبین و ذال ساکن بظا مثل اذ ظلمتم ادغام باید
و همچنین تاء ساکن بدال برسد مثل اجیبت دعوتکما
یا بطا مثل قالت طائفة جمیع قراء ادغام کرده اند
و ثاء ساکن را در ذال مثل یلهث ذلک در سوره اعراف
و باء ساکن را در میم مثل یا بنی ارکب معنا در سوره هود
عاصم ادغام میکند و بعضی از قراء هر دو را اظهار
میکنند و هر گاه طاء ساکن بتاء منقوطه برسد آن
طاء را در تا ادغام باید کرد و آن در چهار کلمه است
احطت و بسطت و فرطت و فرطتم و لکن صفت
اطباق و استعلای طاء را باید نگاه داشت و این ادغام را متجانسین

صغیر گویند

صغیر گویند و همچنین لام قل و بل را و لام که مثل
اوست مانند قل لکم و بل لما و هل لکم و همچنین
لام در راء مثل بل ربکم و قل رب مگر در لفظ
بل ران که حفص سکته کند و سکته آنست که وقفی
باشد یعنی نه وقف تام نه وصل بلکه میان وقف
و وصل قطع صوت بی نفس زدن اما ادغام متقاربین
هر گاه قاف ساکن بکاف برسد ادغام باید کرد
بی خلاف و آن الم نخلقکم من ماء مهین است در
سوره والمرسلات که بغیر از این کلمه در قرآن مجید
نباشد قاف ساکن بکاف نرسیده لکن در ابقاء
و عدم ابقاء صفت استعلای قاف خلاف است
و بعضی از حفص روایت کرده اند اظهار را در الم نخلقکم
و این بتحقیق نزدیکتر است زیرا که قاف قویست
از کاف زیرا که قاف مجهوره است و کاف مهموسه
و قاف از حروف قلقله است و کاف از حروف
ساکنه و قوی در ضعیف ادغام تام نشود و در این
بحث بسیار است اما در لبثت و در لبثتم ف

اودشموها وعذت ونبذتها والخذتم واخذتم
ادغام باید کرد اگرچه قرّاء را خلافی است بجهة آنکه
ثا و تا و ذال قریب مخرج دارند اما از یک مخرج نیستند
ذال و ثا از لثوی اند وطا و تا و دال هر سه نطعی اند وقاف
وکاف هر دو لهوی اند پس طا در تا و دال در تا ادغام
توان کرد وقاف در کاف وکاف در قاف ادغام
شود اما جائی باشد که ادغام محض خالص شود وجائی
باشد که ادغام کنند بطریق مجاز وبحقیقت اخفا
باشد وباید دانست هرچند که قوت در حرف
ضعیف ادغام خالص نتوان کرد وضعیف در قوی
ادغام محض میشود وفاء ساکنه نزد باء در کلمهٔ نخسف
بهم در سورهٔ سبا وراء ساکنه نزد لام مثل
واصبر لحکم ربک ونغفر لکم هر جا که واقع شود
ولام مجزوم نزد ذال نفعل ذلک هر جا باشد
ودال ساکن نزد ثاء وان در دو موضع است
در سورهٔ آل عمران ومن یرد ثواب الدنیا ومن
یرد ثواب الاخرة ادغام شود ودیگر لام الف که اگر

در لام الکلام تعریفات

از کلام تعریف است

از لام تعریف باشد در چهارده حرف از حروف
هجا ادغام میشود باتفاق قرّاء تا وثا ودال
وذال وراء وزاء وسین وشین وصاد وضاد
وطاء وظاء ولام ونون مثل التواب التواب
الذواب الذنب الرهب الزینة الساجد ون الشمس
الصابرین الضالین الطاعین الظالمین اللیل
النور وسبب ادغام لام در این حروف آنکه
چون این لام کثیر الاستعمال است واز اصل کلمه نیست
اگر ادغام با اینها نشود ثقیل میشود بنابر آنکه باز
حروف دارد واین حروف را شمسیه گویند ودر
حروف حلقی و لهوی و شفوی وجیم ویا ادغام
نمیکنند که اینها هم چهارده حرفند بسبب بعد
اینها از مخرج لام واینها را قمریه گویند ومیم ساکن
که بمیم متحرک رسد ادغام است همچنانکه در مثلین
صغیر گفته شد مثل فی قلوبهم مرض ودیگر
اظهار میم است نزد حروف بوف که با وفا و واو
باشد چنانکه بهم ویمدهم فی طغیانهم علیهم

ولا الضالین واجب باشد اظهار میم ساکن نزد واو
و فاء تا لفظ ایشان درست اید حق میم کذارده شود.
و باید که میم را متحرک نکردانند و بر وی سکته نکنند
و میم را نیز نزد باء اظهار میکنند چنانکه وما هم
بمؤمنین و بعضی اخفا میکنند و اخفا اولی است
از برای انکه مخرج میم و با از انطباق شفتین است
یعنی از برای کفتن میم و با لبها بهم میباید نهادن
و مخرج واو و فا از انفتاح شفتین است چون
تلفظ بمیم کرده شد بعضی وقت لبها از یکدیکر
بر میباید داشت تا واو و فا درست توان کفت
و در با چنین نیست و از مخرج میم با را درست
میتوان کفت و هیچ کلفتی در ان نیست و اظهار
میم در نزد واو اسانتر است از فاء باب پنجم
در بیان تفخیم و ترقیق لام الله که لام جلاله باشد
و الفات و راءات که بچه موضع تفخیم و ترقیق میشوند
اجماع قراست در تفخیم لام الله وقتیکه ماقبل او فتحه
یا ضمه باشد و در ترقیق ان وقتیکه ماقبل او کسره باشد

باب پنجم در تفخیم و ترقیق است

و دیکر هم

و دیکر همه حروف مستعلیه را تفخیم باید کفت و
حروف مستفلیه را ترقیق باید کفت مکر لام جلاله
و الف و راء که گاه مفخم و گاه مرقق میشوند اکرچه اصل
در راء تفخیم و در لام ترقیق است و ترقیق عبارتست
از نازک و ضعیف نمودن و تفخیم کنده و فربه نمودن
بمعنی انکه در تلفظ بر راء یا بر لام او را غلیظ کند
مانند حروف مستعلیه پس بنابراین تفخیم و تغلیظ هر دو
بیک معنی امده اند مکر انکه تفخیم را در راء و الف
استعمال میکنند و تغلیظ را در لام. تفخیم جلاله
مثل اللهم و قالوا اللهم و سبحان الله و ربنا الله
و الله اکبر و ترقیق جلاله مثل بسم الله و بالله و
قل اللهم و من یشاء الله و هدانا الله و در هر دو
حالت از برای تعظیم لفظ جلاله بقدر نیم الف
مد بلکه بیشتر بر مد ذاتی و طبیعی او باید افزود
و الف منتصبه غیر ممال در صورتی تفخیم میشود
که ماقبلش از حروف مستعلیه یا لام و راء مغلظه باشد
مثل صادقین و خاشعین و ضالین و طاغین و ظالمین

وغافلين وقانتين والله وراقين وهركاه ما قبل
الف از حروف استفال يا لام مرققه بوده باشد
البته او را بترقيق بايد كفت مثل ياء وجاء و
شاء ولكن وكذلك بدانكه مراد از تفخيم الف در اينجا
تمام كفتن اشباع فتحه ما قبل اوست بنوعيكه
او از غليظ شود ومراد از ترقيق او نازك كفتن
اشباع فتحه ما قبل اوست كه نزديك باماله
بين بين باشد چنانكه اعراب شنيده ميشود
بعد از فراغ از ذكر لام جلاله والف منتصبه
شروع ميشود در بيان تفخيم وترقيق راات
بدانكه راء از چهار حالت خالى نباشد يا مفتوح
يا مضموم يا مكسور يا ساكن پس اكر مفتوح يا مضموم
باشد بتفخيم بايد خواند مثل رسول وربهم و
وامر ربي ورسل ويردكم ورزقوا واكر مكسور
باشد بترقيق بايد كفتن مثل وانذر الناس ورجى
ومن شر وغير المغضوب ورئاء الناس وذرية
واكر راء ساكن باشد به ما قبلش نظر كنند اكر ما قبلش

مفتوح

مفتوح يا مضموم باشد بتفخيم بايد كفت مثل
مرجعكم ومريم وكرسيه وارسل واكر ما قبل
او مكسور باشد نظر كنند كه ان كسره لازمى است
يا عارضى اكر عارضى باشد هم بتفخيم كويند چنانكه
ام ارتابوا وان ارتبتم ارجعوا يا بنى اركب در قرائت
انكس كه يا را بكسره ميخواند از جهة انكه كسره ميم ام ارتابوا
وكسره نون ان ارتبتم وهمزه ارجعوا عارضى است
اصل اينها ساكن بوده است از براى التقاء ساكنين
بكسره حركت داده اند واكر انكه كسره لازمى باشد
نظر كنند كه متصل است يا منفصل يعنى در يك
كلمه است يا در دو كلمه اكر در دو كلمه باشد هم
بتفخيم كويند چنانكه رب ارجعون والذى ارتضى
واكر در يك كلمه باشد نظر كنند كه بعد از راء حرف
استعلا هست يا نه اكر هست هم بتفخيم كويند در قرآن
راء ساكن كه ما قبل او كسره لازمى باشد وما بعد او
حرف استعلا باشد سه حرف بيش نيامده است
صاد وطاء وقاف چنانكه مرصاد ولبالمرصاد

و انصارًا و فی قرطاس و فی فرقة و اما در فرقٍ کالطود
دو وجه است تفخیم از برای حرف علو حرف استعلا
و ترقیق از برای کسره که بر قاف است و اگر بعد از راء
حرف مستعلا نیست بترقیق گوید چنانکه مریة
و شرعة و فرعون و اولی الاربة فاجره فاصبر بین
انکه راء ساکن که ما قبل او کسره لازمی باشد و
بعد از وی حرف استعلا نباشد بترقیق باید گفت
همچنین راء مکسوره ترقیق است و راء که ساکن باشد
بسکون عارض و ما قبل او ساکن بود بسکون لازم
و ما قبل ما قبل او مفتوح یا مضموم باشد تفخیم
باید کرد مثل شهر و قدر و فجر و هجر و نیر
و کفر و همچنین وصف هر گاه ما قبل ما قبل او
مکسور بود ترقیق است مثل قدر و مصر و شر

باب ششم در بیان وقف است بدانکه وقف
در لغت بمعنی قطع کردن و بریدنست و در اصطلاح
قراء عبارت از جدا ساختن کلمه است از ما بعد
و قطع نفس بوجهی از وجوه ثلاثه که از اسکان و اشمام

باب ششم در بیان وقف است

و روم است

و روم است و سبب وقف انستکه قادر بر قرائت
سوره باتمام قصه بیک نفس ممکن نیست
مگر بوقف از جهة استراحت و تجدید نفس اگرچه
از برای وقف در کلام عرب وجوه متعدده است
اما معمول به قراء نه وجه است یعنی اقسام وقف
نزد قوم که قراء باشند نه قسم مستعمل است اسکان
و اشمام و نقل و حذف و اثبات و الحاق و ادغام
و ابدال و روم و چون بعضی از وجوه مذکوره
غیر مشهور و بعضی معتبر و مشهور و محتاج بیان
بودند اکتفا میکنیم بذکر اسکان و اشمام و روم
بدانکه اصل در وقف سکونست از برای انکه
قاعده عربانست همچنانکه ابتدا بمتحرک کنند
وقف بساکن کنند و اسکان ضد حرکت است
همچنانکه ابتدا بحرکت اصل است در وقف اسکان
اصل است و روم و اشمام عارض شدند و اشمام
انضمام شفتین است یعنی بهم آوردن دو لب است
بعد از اسکان خالص چنانکه ناظر دریابد نه سامع

نشنود وان در ضم و رفع است وبر از برای انکه
اشمام حاصل نمیشود مکر در ضم و رفع و روم عبارت
از کفتن بعضی از حرکت موقوف علیه است که اعطای
ثلث حرکت و ترک ثلثین حرکت است و اصم مدرک
روم نمیتواند شد و همچنین اعمی مدرک اشمام و در
اصطلاح قرّاء طلب حرکت است باوازی ضعیف
انکه نزدیکتر باشد بشنود وانکه دور باشد نشنود
و روم در ضم و رفع باشد و در کسره و جر باشد و در
مفتوح هم باشد و شیخ شاطبی مطلقا منع کرده و
فرموده عنهم ولم یره فی الفتح والنصب قاریا
وعند امام النحو فی الکل اعملا و شیخ محمد جزری
در طیبه هم منع کرده وکفته است عنهم وامنعهما
فی الفتح والنصب بلی فی الجر والکسر یدوم مسجلا
و در حرف قلقله بضرورت وقف بروم باید کرد
تا ناقص نشود چنانکه قوله الحق و الیه یرد و مانند
آن و هرکاه وقف بر کلمه که در وی یا بوده است و
ما قبل یا کسره وان یا را انداخته باشند بکسره اکتفا
کرده

کرده چنانکه فارهبونِ واتقونِ واطیعونِ
وخافونِ مآبِ متابِ نذیرِ نکیرِ که در اصل
فارهبونی واتقونی واطیعونی مآبی متابی نذیری
نکیری بوده است از برای تخفیف یا را انداخته اند
و کسره بر حذف یا دلالت میکند اکر بیان کسره
نکند چیزی نباشد که دلالت کند بر حذف یا پس
در این مواضع روم واجب بود و هرکاه کلمه که
در ان وقف میکنی اکر اخر ان کلمه ضمه دارد اسکان
و اشمام و روم هر سه جائز اند اکر اخر کلمه موقوف
علیه کسره دارد اشمام و روم هر دو جائز اند
و اکر فتحه دارد بغیر از اسکان جائز نباشد بعد از
فراغ از جواز وقف باسکان و اشمام و روم
در حرکات شروع میشود در ذکر وجوه ایشان
از طول و توسط و قصر در صورتیکه حرف موقوف
علیه سبب مد و لین باشد یعنی هرکاه ما قبل
حرف موقوف علیه از حروف مد و لین باشد
مد
روم حکم وصل را دارد در مد چنانچه هرکاه سبب

قوت دارد که در حالت وصل هم داده میشود در حالت
روم نیز مد داده میشود و هرگاه در حالت وصل
مد طول و توسط و قصر هر سه جائز اند در حالت روم
نیز هر سه جائز اند و هرگاه سبب مد ضعیف است
چون کلمات متحرکه که از جهة وقف ساکن میشوند
و آن سکون عارضی سبب امتداد مد میگردد و
در حالت وصل چون سببی نمیماند از برای مد
بغیر از قصر جائز نیست پس در روم نیز بغیر از قصر
جائز نباشد اما طول و توسط و قصر هر سه در
اسکان و اشمام جائز اند بشرطیکه در حالت وصل
مد ساقط باشد مثل سکون عارضی مذکور
بخلاف روم و هرگاه در وصل و وقف هر دو
مد داده میشود بغیر از مد طول در اسکان و اشمام
جائز نباشد ملخص کلام هر جا که در وقف روم
مینماید آن وقف در هر جا حکم وصل را دارد بخلاف
اسکان و اشمام که هر دو حکم وقف را دارند و
هرگاه ما قبل هاء ضمیر ساکن صحیح فتحه یا الف نباشد

مثل علیه

مثل عَلَیهِ و اَمرِهِ و بِهِ که در حالت وقف نزد قراء اسکان
معتبر است و روم را در اینصورت اکثر قراء جائز
نمیدانند و اگر ما قبل هاء ضمیر ساکن صحیح فتحه
یا الف باشد مانند اِنَّهُ و اَخَاهُ روم و اشمام
هر دو جائز اند و هرگاه حرف موقوف علیه ضمه
یا کسره داشته باشد که عارضی باشند و یا تاء
تانیثی باشد که بصورت ها نوشته باشد اسکان
تنها در اینها جائز است و اینها حکم فتحه را دارند
که بغیر از اسکان در او اشمام و روم جائز نیست
مثل دَآوُ العَذَاب و لَمْ یَکُنِ الله که بر دَآوُ و لم یکن
و رحمة و نعمة روم و اشمام جائز نباشد و همچنین
میم علیهم کذلك و انتم الاعلون که روم و اشمام
در این جائز نیست چرا که میم جمع در حالت وقف
ساکن است باتفاق قراء و فرق میان روم و اختلاس
و اشمام اینست که حرکت سه حصه کرده میشود
یك ثلث که باقی ماند روم است و دو ثلث که
باقی ماند اختلاس است و لبها که با هم غنچه کرده میشود

وجوه

بعد از اسکان بدون آواز اتمام است بعد از
تعریف انواع وقف شروع میشود در ذکر عدد
رموز وقف بدانکه در هرجا از کلمات و آیات
قرآن که قاری وقف مینماید از چهار قسم بیرون
نیست وقف تام و وقف کافی و وقف حسن و وقف
قبیح وقف تام آنست که در کلمه یا آیه که وقف میکند
آن حرف موقوف علیه لفظاً و معناً هر دو تمام باشد
یعنی تعلق بما بعد خود نداشته باشد مثل
مالک یوم الدین و ابتدا بایاک نعبد کند
یا وقف بر اولئک هم المفلحون و ابتدا بان الذین
کفروا نماید و تام از این جهت گویند که سخن تمام است
و مخاطب را راه انتظاری نیست پس در اینجا وقف
توان کرد و ابتدا بما بعد توان نمود وقف
کافی آنست که لفظاً تمام باشد نه معناً مثل وقف
بر مما رزقناهم ینفقون و ابتدا بر الذین
یؤمنون یا وقف بر من قبلک و ابتدا و بالآخرة
و کافی از برای آن گویند که مخاطب کافی است

وابتدا

و ابتدا بما بعد جائز است وقف حسن آنست که معنی
تمام باشد نه لفظاً مثل وقف بر الحمد لله و ابتدا
برب العالمین نماید و حسن از جهت آن گویند که
معنی مفهوم است در نفس الامر و وقف بر آن
حسن و مفید است اما ابتدا بما بعد آن بدون
اعاده موقوف علیه حسن نیست وقف قبیح
آنست که لفظاً و معناً هر دو نا تمام باشد بعکس
وقف تام مثل وقف بر بسم از بسم الله الرحمن الرحیم
یا بر مالک از مالک یوم الدین و قبیح از جهت آن
گویند که معنی مفهوم نگردد و فائده از آن وقف
حاصل نشود و بر این قسم وقف کردن جائز نیست
مگر بضرورت مثل انقطاع نفس و تبیین
وجوه قراءات و ابتدا بما بعد نتوان کرد بلکه
اعاده موقوف علیه باید کرد و در قرآن عظیم
هیچ جائی نیست که وقف واجب باشد و هیچ موضع
نیست که وقف حرام باشد و بنا بر روایت ام سلمه
زوجه رسول خدا صلعم که وارد شده گفت که

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حالت
قرائت بر سر هر آیه وقف میکرد و که کسی در وقت
تلاوت این وقوف را درک بکند و لهذا شیخ محمد سجاوندی
که از قراء معتقد مینا است شش علامت بجهت شناختن
این جاها و قسم مذکور در قران قرار داده است که
بر نسخ مینویسند م و ط و ج و ز و ص و لا و
اما م علامة وقف لازم است یعنی البته
وقف باید کرد اگر وصل کنند فساد در معنی بهم رسد
چنانکه جمعی از قراء گفته اند که در بعضی از مواضع
وقف لازم گذشتن بیم کفر است و وقف لازم در قرآن
در هشتاد و دو موضع است اگر یک یک را بیان
نمائیم و ذکر کنیم باعث تطویل و الخطابت یکمثال
از آنها قوله تعالی وما هم بمؤمنین وقف لازم است
اگر وصل کنند بقوله یخادعون الله این جمله صفت
مؤمنین شود چنان شود که مؤمن مخادع است
و مراد حقتعالی ایمان است و اثبات خداع و این
ظاهر است ط علامت وقف مطلق است یعنی

مقید

مقید بیکی از لزوم و جواز و المرخصت و غیرهما نیست
و ابتدا بما بعد کردن نیکو بود و اگر وصل کنند معنی
فاسد نشود ج علامت وقف جائز است که
مقصد از جائز در این مقام آنست که میتوان ایستاد
و میتوان گذشتن اما ایستادن اولی است ز علامت
وقف مجوز است و مراد از مجوز آنست که ایستادن و گذشتن
مجوز است اما گذشتن اولی است ص علامت وقف
مرخص است و مراد از مرخص آنست که اگر نفس تنگی کرد
رخصت وقف داده اند اگر نفس تنگی نکند رخصت
وقف نداده اند از برای انقطاع نفس از برای طول
کلام لا علامت لا وقف است یعنی در این موضع
وقف نباید کرد اگر لا در سر آیه باشد و میان آیه
باشد نتوان وقف نمود اگر وقف کنند اعاده
موقوف علیه باید نمود هذه الابیات للشیخ السجاوندی
حافظا این نظم را بشنو کنون ٤ تا ترا در وقف باشد رهنمون
م وقف لازم است مکن از آن ٤ گر گذشتی خوف
کفر است اندر آن ط چو وقف مطلق آمد بود را

نکند یعنی زان هرکجا یابی و با ج جائز بکذری زان
هم رواست ؛ لیک انجا ایستادن بهتر رواست ز مجوز
ایستی هم درخور است ؛ بلکه بکذشتن وا اولی تر آ
ص را وقف مرخص خوانده ؛ ایستی انجا اگر درمانده
لا اگر باشد علامت اندران ؛ نیست وقف انجا تو را بکذران
ق وقفی بعض قرا کرده اند ؛ بکذری بهتر از انجا گفته اند
بدانکه متاخرین هشت رمز دیگر جهت وقف یاد کرده اند
وبعضی یازده رمز اضافه کرده اند و برخی بر سر کلمات
قران مینویسند از متقدمین و متاخرین و این علامات
رمز گویند و رموز اینها هستند صق و صبر و چه
قف و ط و م و ق و لا و صل و ز و صلے
و ج و قفه و ص و ك و س قف علامة
وقف مطلق است مانند ط برد در هر موضعیکه
ط یا قف کذاشته است کلام از روی لفظ و معنی
هردو تمام است و صل ضد قف است و طایفه
وصل اولی است و قلا علامت قبیل وقف و قیل لا
وقف است یعنی بعضی از قراء وقف کرده اند

وبعضی

وبعضی دیگر وصل اولی و صلے نیز علامت تجویز وقف است
مثل ز اما اصل فصل است و سین علامت
سکته است و سکته نیز وقف است و نیز وصل
تمام باین معنی که قطع صوت باید کرد با حذف
اعراب بدون نفس و قفه ما بین سکته و وقف است
یعنی وقفی است کرانکه نزدیک بوصل باشد
و ق علامت قیل است بعضی از قراء قائل
بوقف شده اند یعنی وقف جائز است بقول
ضعیف و ك بمعنی کذلك است یعنی هر حکمیکه
ما قبل او است و را همان حکم است خواه رمز
وقف باشد خواه رمز وصل از کاف نیز همان
حکم دارد صق علامت وقف است بشرطیکه
وقفیکه ما قبل او است وصل نمایند نه اینکه
در رمز اول وقف کرده باشند در ان هم وقف
نکنند و صبر نیز علامت وقف است اما
بشرطیکه وقف ما بعد ورا وصل نمایند نه اینکه
انرا وقف نمایند و بعد بلا فاصله کربان دیگر رسند

هم اورا وقف کنند و جر علامة آنستکه قاری مخیر است
در وقف و وصل و بنا بر این ق و قلی و س از جملهٔ رموز
سجاوندی نیستند و بنا بر رسالهٔ اصل که بخاری جمع نموده
داخل رموز سجاوندی نیست والله اعلم و در بعضی از رسایل
رموز سجاوندی را پنج مرتبه گفته اند م و ط و ج و ز و ص
و لا را از رموز انشمرده اند بدانکه وقف کردن در
جاییکه آیه باشد هر چند بر سر آن آیه لا باشد اعاده ضرور نیست
اگرچه بغیر آنکه لا بر سر آن آیه رمز دیگر نباشد زیرا که بر سر آیه وقف
نمودن سنت پیغمبر است و بصحت پیوسته است بدانکه
شش رمز دیگر هست که تعلق بوقف ندارند اما در مصاحف
نویسند از برای فوائدی چند چنانکه ذکر آنها میشود
هـ ی خب عب تب لب هـ علامة پنج آیه است
ی علامة ده آیه است هرگاه کوفی و بصری در عدد
پنج آیه و ده آیه متفق باشند هـ و ی جهة پنج آیه و ده
آیه مینویسند و اگر خلاف باشد میان ایشان از برای کوفی
همان هـ و ی یعنی پنج آیه و ده آیه و از برای بصری جهة
پنج آیه خب مینویسند و جهة ده آیه عب مینویسند اما

تب ولب

تب ولب هر دو علامة سر آیه اند هرگاه کوفی و بصری
هر دو متفق باشند علامة لب مینویسند و گاه باشد
که علامة پنج آیه هـ و خمس مینویسند و علامة ده آیه ی
و عشر مینویسند و خمس و ع و عشر هر کدام اراده کنند
در حواشی مصاحف مکتوب میکنند ر قر الکبیر
الکوفیون هم عاصم و حمزة والکسائی ث جمیع القراء
غیر نافع غ الکوفیون و ابن عامر ز الکوفیون و ابن کثیر
ظ الکوفیون و ابو عمرو ع حمزة والکسائی ش حمزة و
الکسائی و ابو بکر که شعبه است صحبه حمزة والکسائی
و حفص صحاب نافع و ابن عامر عم نافع و ابن کثیر و
ابو عمرو سما ابن کثیر و ابو عمرو حق ابن کثیر و ابو عمرو و ان
نف نافع و ابن کثیر حرمی الکوفیون و نافع حصن
هذا رقم الکبیر از خط میر خلیل رحمه الله بدانکه
علامة عشر در مذهب کوفیان بحساب ابجد ی
مینویسند و علامة خمس هـ و هر جا که وقف نیست
لا مینویسند و هر جا که بعضی وقف کرده اند ولیکن
اختیار شیخ نیست ق میگذارند یعنی قد قیل علیه

وقف و هر جا که جانب وصل را صحت است صل علامت او
کذا نبشته اند و هر جا که کوفیان وقف کرده اند بخلاف
دیگران قف نوشته اند و هر جا که مراقبه است این علامت
کذا نبشته اند ه ه و مراد از مراقبه آنست که قاری مخیر است
که وقف بر این کند یا بر آن اما بر هر دو وقف نکند
بدانکه در سر آیه ه علامت نوشته اند و علامت پنج آیه
ه وده آیه ی و هر جا که پیش بصریان آیه نیست و پیش
کوفیان آیه است این شکل نویسند لب یعنی لیس عند
البصریین آیه و در صورت عکس آن این علامت کذا دارند
تب یعنی آیه عند البصریین و هر جا که در نزد بصریان
عشر است این شکل را کذا دارند عب یعنی عشر عند
البصریین و هر جا که نزد بصریان پنج آیه باشد این علامت
کذا دارند خب یعنی خمس عند البصریین و هر جا که قصه
تمام شده یا سخن باخر رسیده علامت ع
کذا نبشته اند که علامت رکوع باشد و بعضی لفظ رکوع را
مصرح نویسند رکوع والله اعلم در بیان علامات که بر
سر بعضی آیات مینویسند علامت آیه مکیه تم مدنیه تد کوفیه

تك

تك شامیه تش حجازیه تح بصریه تب عراقیه تع
مکیه و مدنیه تمد شامیه و مدنیه تشد کوفیه و شامیه
تکش عراقیه و شامیه تعش بصریه و شامیه تبش کوفیه
و مکیه تکم مکیه و شامیه تمش مکیه و حجازیه تمح مکیه
و بصریه تمب مکیه و عراقیه تمع کوفیه و مدنیه تکد
حجازیه و مدنیه تحد بصریه و مدنیه تبد عراقیه
و مدنیه تعد کوفیه و حجازیه تکح کوفیه و بصریه
تکب کوفیه و عراقیه تکع حجازیه و شامیه تحش
حجازیه و بصریه تحب حجازیه و عراقیه تحع بصریه و
عراقیه تبع و دیگر علامت نبودن آیه کذا اینجا آیه نیست
بصریه لب کوفیه لك مکیه لم کوفیه و مکیه لکم یعنی نه
مکیه و نه کوفیه لمب یعنی نه مکیه و نه بصریه لمد
نه مکیه و نه مدنیه لح نه حجازیه و دیگر علامت خمس
بصری خب خمس کوفی خك خمس کوفی و بصری خکب
ایضا علامت عشر بصری عب عشر کوفی عك عشر کوفی
و بصری عکب والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

باب هفتم در بیان هاء کنایه و هاء ضمیر مفرد

باب هفتم در هاء کنایه است

مذکر غائب است مثل بِهِ وکَهُ وفیه بدانکه نزد قراء حال
تلفظ معتبر است نه صورت زیرا که بسیار چیز است که در خط
هست ودر تلفظ نیست پس از اعبادی نیست در حال
تلاوت مثل الف انا و واو اولئك وبسیار چیز است که
در کتابت نیست اما در تلفظ هست مثل واو داود و
یلوون ویستوون و واو دیگر در کتابت بیك واو نوشته
میشود ودر تلفظ بدو واو خوانده میشود وهای کنایه
نیز از این قبیل است که در بعضی از حالات او را صله میدهند
ومراد از صله اینجا اشباع حرکت است یعنی اگر های ضمیر مضموم
باشد مثل لَهُ واوی از او تولد میشود واگر مکسور باشد
مثل بِهِ یایی از او تولد میشود وباید دانست که های ضمیر
محکوم بچهار حکم است اول آنکه هرگاه ماقبل ومابعد
هر دو متحرك باشد مثل بِهِ ان الله وله ذریة جمیع قراء
متفقند در صله آن دوم اگر ماقبل ومابعد هر دو
ساکن باشند مثل فیه اختلافا ومنه اسمه المسیح قراء متفق اند
در عدم صله سوم اگر ماقبل متحرك ومابعد ساکن باشد
مثل به الله وعلیه الله نیز هیچکس صله نکند چهارم هرگاه

ماقبل

ماقبل ساکن باشد ومابعد متحرك مثل فیه هدی
هیچکس صله نکند الا ابن کثیر وحفص که راوی عاصم است موافقت با او کرده
در لفظ فیه مهانا در سوره فرقان با او موافقت کرده
وکلمه یرضه لکم در سوره زمر از جهت اینکه در اصل
یرضاه بوده وعاصم در این لفظ صله نکند وکلمه
نفقه در سوره شوری چون ها ضمیر نیست بلکه
از اصل کلمه است پس در او صله نباشد وهای لم ینته
ولئن لم تنته خواه بصیغه غیبت وخواه بصیغه خطاب
هر جا که واقع شود های ضمیر نیست بلکه از اصل کلمه اند
پس در ایشان صله نباشد واین قاعده کلی است الا در چند
لفظ که در آن خلاف واقع شده میان حفص وشعبه
وآن الفاظ اینست یؤده الیك ولا یؤده الیك در سوره
آل عمران نوله ما تولی ونصله جهنم در سوره نساء ونؤته
منها در آل عمران وشوری این مجموع را ابوبکر که شعبه باشد
بکسر ها خوانده وحفص بصله میخوانده وفالقه الیهم در
سوره نمل عاصم بجمله بسکون خوانده ویتقه در
سوره نور شعبه بکسر قاف وسکون ها خوانده

وحفص بسکون قاف و کسر هاء بی صله خوانده و
ارجه در موضعین اعراف و شعرا عاصم بسکون
ها خوانده بدانکه عاصم در وقف تابع رسم الخط
پس هر چه در رسم موصول است وقف بر آخر کلمه
ثانی میکند و هر چه مقطوع باشد وقف بر محل
قطع یا بر آخر ثانی میکند و تاء تانیث آنچه در رسم
بتاء مطول نوشته باشد بتا وقف میکند و آنچه بتاء مدوره
ها باشد بها وقف کند و عمل باین واجب است پس تاء تانیث
ساکنه که بتاء ممدوده مکتوبست یکی لفظ رحمت است و آن در قرآن
عظیم در هفت موضع است که مرسوم بتاء ممدوده شده است
اولئک یرجون رحمت الله در سوره بقره ان رحمت الله قریب
در سوره اعراف رحمت الله و برکاته علیکم در سوره هود ذکر
رحمت ربک در سوره مریم فانظر الی آثار رحمت الله در سوره روم
اهم یقسمون رحمت ربک و رحمت ربک هر دو در سوره زخرف
و دیگر لفظ نعمت است و آن در قرآن عظیم یازده موضع بتاء
مطول مکتوبست نعمت الله علیکم در سوره بقره نعمت الله علیکم
اذ کنتم در سوره آل عمران نعمت الله علیکم اذ هم قوم در سوره مائده

بدلوا

بدلوا نعمت الله کفرا و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها هر دو در
سوره ابرهیم و ان تعدوا نعمت الله و بنعمت الله هم یکفرون
یعرفون نعمت الله و اشکروا نعمت الله هر چهار در سوره نحل
فی البحر بنعمت الله در سوره لقمان نعمت الله علیکم هل من خالق
غیر الله در سوره فاطر فذکر فما انت بنعمت ربک در سوره
طور و دیگر لفظ امرأت است و آن در هفت موضع بتاء مطول
مکتوبست اذ قالت امرأت فرعون در سوره آل عمران
قالت امرأت العزیز در دو موضع در سوره یوسف قالت
امرأت فرعون در سوره قصص امرأت نوح و امرأت لوط
و امرأت فرعون هر سه در سوره تحریم و قاعده کلیه
میتوان گفت که هر امرأت که با زوج خود مذکور است در اصل
البته بتاء مطول مکتوبست و الا بها کتابت شده در رسم الخط
مثل و ان امرأة خافت من بعلها نشوزا و دیگر لفظ سنت است
و آن در پنج موضع است که بتا مکتوبست فقد مضت
سنت الاولین فلن تجد لسنت الله تبدیلا و لن تجد لسنت الله
تحویلا هر سه در سوره انفال سنت الله التی قد خلت
فی عباده در سوره غافر و دیگر لفظ لعنت است و آن در

دو موضع است که بتا مکتوب است یکی فنجعل لعنت الله در
سورهٔ آل عمران و دیگری لعنت الله علیه در سورهٔ نور
و دیگر کلمهٔ معصیت و در دو موضع بتاء طویل مکتوب
و هر دو در سورهٔ مجادله و همچنین بتاء طویل مکتوب است
و تمت کلمت ربک الحسنی در سورهٔ اعراف و بقیت الله
خیر لکم در سورهٔ هود و قرت عین لی و لک در سورهٔ
قصص و فطرت الله در سورهٔ روم و شجرت الزقوم
در سورهٔ دخان و جنت نعیم در سورهٔ اذا وقعت الواقعة
و ابنت عمران در سورهٔ تحریم پس عاصم در این مجموع بتا وقف
کرده و در غیر این مواضع بها وقف میکند و دیگر کلمهٔ کلمات
و آن در پنج موضع است اول و تمت کلمت ربک در سورهٔ
انعام دوم و تمت کلمت ربک الحسنی در سورهٔ اعراف
سوم کذلک حقت علیهم کلمت ربک علی الذین چهارم
حقت علیهم کلمت ربک لا یؤمنون هر دو در سورهٔ یونس
پنجم و حقت کلمت ربک علی الذین در سورهٔ مؤمن که
غافر نیز گویند قرت در یک موضع است قرت عین لی
در سورهٔ قصص فطرت در یک موضع فطرت الله در سورهٔ

روم

روم کلمهٔ ابنت یک موضع و مریم ابنت در سورهٔ تحریم
کلمهٔ شجرت یک موضع ان شجرت الزقوم در سورهٔ دخان
کلمهٔ بقیت یک موضع بقیت الله در سورهٔ هود کلمهٔ غیابت
در دو موضع فی غیابت الجب یلتقطه فی غیابت الجب و
اوحینا الیه هر دو در سورهٔ یوسف کلمهٔ آیات در دو موضع
اول آیات للسائلین در سورهٔ یوسف دوم آیات ربه
در سورهٔ عنکبوت کلمهٔ مرضات در سه موضع اول نفسه
ابتغاء مرضات الله دوم اموالهم ابتغاء مرضات الله هر دو
در سورهٔ نساء سوم تبتغی مرضات ازواجک در سورهٔ تحریم
و دیگر کلمهٔ ذات و لات و هیهات و آیات و جمالات
که بصیغهٔ جمع اند بتاء طولانی مکتوب میگردد و عاصم
هم بتا وقف میکند و اگر بصیغهٔ مفرد اند بها مکتوب
میشود و بها وقف میشود و از جملهٔ رسم الخط حروف
یا کلمات که مقطوع نوشته میشود و آن لام جاره است
در چهار موضع اول فمال هؤلاء القوم در سورهٔ نساء دوم
مال هذا الکتاب در سورهٔ کهف سوم مال هذا الرسول
در سورهٔ فرقان چهارم فمال الذین کفروا قبلک مهطعین

در سورهٔ معارج عاصم در این مواضع بر لام جاره
وقف میکند نه بر ما بخلاف ابی عمرو و کسائی و دیگر کلمه
یا ایها در سه موضع بی الف مکتوبست اول آیه
المؤمنون در سورهٔ نور دوم یا ایها الساحر ادع
لنا در سورهٔ زخرف سوم سنفرغ لکم ایه الثقلان
در سورهٔ الرحمن لکنا هو الله در سورهٔ کهف در رسم
الخط او بالف مکتوبست بجهة انکه اصل و لکن انا
بوده است جمیع قرّاء در حالت وصل بی الف میخوانند
غیر ابن عامر که در حالت وصل بالف وصل میکند
و در حالت وقف هم بالف وقف میکند و صلوة
و زکوة و حیوة و مشکوة هر جا که واقع شود بواو
مکتوبست مگر آنکه مضاف بضمیر باشند که در این
هنگام مکتوب بالف خواهد بود مثل صلاتهم
و بصلاتک و صلاتی و حیاتنا و حیاتکم و حیاتی
و هر گاه مضاف بغیر ضمیر باشد مثل صلوة الفجر
و صلوة العشاء در این حال مکتوب بواو خواهند بود
و دیگر کلمات مقطوعه که در رسم الخط مرسومند

یکی کلمه

یکی کلمهٔ ام من که در چهار موضع است مقطوع
اول ام من یکون علیهم در سورهٔ نساء دوم ام من
اسس بنیانه در سورهٔ توبه سوم ام من خلقنا در سورهٔ
والصافات چهارم ام من یاتی امنا در سورهٔ حم سجده
و دیگر بعضی از مواضع رسم الخط هست که ذکر آنها نشده
زیرا که سبب تطویل میشد اما آنچه ضروری و لازم بود
ذکر شد بدانکه چون در تصحیح و مقابلهٔ قرآن حک
بیفائده و اصلاح بیرون از قاعده میشد بنا بر این
بخاطر رسید آنچه از استادان کامل و قاریان حاذق
با تامل بنظر رسیده و در کتب معتبره دیده ذکر آن نماید
بر اهل علم و دانش روشن و مبرهن است که رسم الخط را
دخل چندان در قرائت نیست و تخلف از آن نفعی و ضرری
بتلاوت نمیرساند چنانکه این حقیر کثیر التقصیر مدتی مدید
تتبع علم قرائت نموده و بر تحصیل این علم شریف کوشیده
هیچیک از قراء نفرموده که اگر کسی رعایت رسم الخط نکند
در تلاوت او خللی خواهد بود یا خللی در معنی قرآن بهم رسد
از آنجمله جاءوا و باءوا که صیغهٔ جمع اند موافق لغت عربیت

اینکه بعد از واو جمع الفی نویسند مع هذا در رسم الخط
یا الف مکتوبست اگر بنوع دیگر نوشته باشند حک نکنند
و خود را بی فائده زحمت ندهد و قرا از ما الیت نیندازد
و اگر نوشته باشند رعایت رسم الخط نموده ننویسند و
هم چنین در کلمات دیگر مثل شُرَکٰؤٓاْ و شُفَعٰؤٓاْ و
ضُعَفٰؤٓاْ و ما نند آن که رسم الخط ایشان بواو است اگر
با الف نوشته باشد خللی در معنی او بهم نمیرسد پس اولی و
انسب آنستکه این کلمات و نظائر انها را هر نوع که کتابت شده
باشد بحال خود بگذارند و احتیاج بحک و اصلاح نیست
و همچنین کلمه رحمت و نعمت و سنت که ذکر شد بتای طولانی نیز
در رسم الخط مکتوبست و بتای طولانی نویسند البته بهتر است
و اگر کلمه صلوة و زکوة و لی نعجة که مرسوم بتای مدور است
که ها باشد و بها کتابت کنند احسن است زیرا که عاصم
تابع رسم الخط است پس کسیکه عارف بعلم قرائت باشد
در حال وقف رعایت موصول و مقطوع خواهد نمود
و تای مطول را بتا و تای مدور را بها وقف خواهد کرد
و هرگاه کلمه از کلمات قرآنیه از روی علم و دانش ملاحظه

نمود

نمود بنوعیکه فساد در معنی و خللی بنظم قرآن بهم نرسد
وقف خواهد کرد یا اگر جای وصل است وصل
خواهد نمود باب هشتم در فرش حروف و نحو است
بدان ایدک الله تعالی فی کلا دارین که فرش در لغت
گسترد ن و پهن کردنست چون سواد مصاحف در این
بلاد اکثر بقرائت عاصم است و بیان اختلاف بینکم
در ما بین دو خلیفه او که راویان هستند در وقف
و وصل کردن ایشان در کلمات واقع شده از اینجهة
فرش میگویند و راویان او یکی حفص و یکی دیگر نام دارد
و بکر را شعبه نیز گویند و بروایت حفص بیشتر
روایت کنند و بروایت شعبه کمتر اگر بروایت
حفص باشد بسیاهی نویسند اگر روایت شعبه است
بسرخی ثبت کنند پس احتیاج بذکر اختلاف عاصم
با سائر قراء نباشد بلکه بیان اختلاف میان
حفص و شعبه باید نمود و هرگاه اختلافی که
در میان حفص و شعبه در کلمات سور قرانست
ذکر میشود طول میکشید و باعث زحمت خوانندگان و شنوندگان

مبتدیان را ازان در گذشتیم اما لحن لغت خطا در قرائت
و در اصطلاح علمای این فن لحن بر دو نوع است لحن
جلی و لحن خفی لحن جلی آنست که در کلمات قرآن یا در اعراب
ان تغییری واقع شود و این همه کس را مفهوم میگردد خواه
قاری باشد خواه غیر قاری و لحن خفی آنست که حرفی از مخرج
خود بکمال ادا نشود یا اخلال در صفات وی هم رسد و آن
معلوم نگردد مگر کسی را که در علم قرائت حاذق و ماهر و
کامل یا هر صاحب سلیقه که مدتی مدید زحمت و تعب
کشیده باشد و در ادای اشمام و تخفیف و تسهیل و ادغام و
اختلاس و اشباع و غیر اینها کوشیده باشد و مخارج حروف
و صفات انرا ادا نموده باشد و محافظت حد و دان کرده باشد
و بسیار مردمان هستند که قرآن را از استاد حاذق فرا نگرفته
و این معنی را ملاحظه نکرده قرآن خوانند و عبادت
دانند و حال آنکه بمعصیت گرفتارند و قرآن ایشانرا لعنت
کند پس احتیاط تمام باید نمود تا در حین قرائت لحنی نشود
تا بمطلب برسد والله الهادی الی سبیل الرشاد باب نهم
در تکبیرات بدانکه تکبیر گفتن در آخر قرانست و در اول هر سوره

باشد یا کسیکه قرآن را از [illegible] فرا گرفته باشد از استاد کامل

باب نهم در تکبیرات

تکبیر

تکبیر گفتن سنتاست و تکبیر در اصل سنت اهل مکه بوده
نزد ختم قرآن و چون ابن کثیر امام اهل مکه بود از او نقل شده
اما شهرت از بزی یافته و بعضی از همه قراء تکبیر نقل کرده اند
و جماعتی از اول قرآن تا آخر قرآن در آخر هر سوره تکبیر
گفته اند و سبب نزول تکبیر چنانکه در کتب قرائت ذکر
شده است که روزی مشرکان از حضرت رسول الله صلعم پرسیدند
که بگو روح چیست و قصه ذوالقرنین و اصحاب کهف
چگونه است آنحضرت فرمود فردا جواب شما بگویم و کلمه
ان شاء الله نگفت پس غیرت الهی در حرکت آمد و مدتی وحی از آنحضرت
منقطع شد تا غایتیکه مشرکان گفتند که ودع و قلا محمد ربه
یعنی وداع کرد و قلا کرد محمد را پروردگار او یعنی دیگر
وحی نخواهد بود و خواطر شریف آنحضرت از این سبب غمناک
بود تا اینکه جبرئیل امین سوره و الضحی را آورد و فرمود
ما ودعک ربک و ما قلی یعنی وداع نکرد ترا پروردگار
تو و پشت نکرد بتو پس حضرت پیغمبر شکرانه الهی بجای آورد
و تکبیر گفت و فرمود الله اکبر و حقتعالی دروغ کرد سخنان
منافقین را پس امر کرد که تکبیر بگویند در حالتیکه بر و الضحی

بر سند تا آخر قرآن در آخر هر سوره پس جمیع قراء متفق اند
در تکبیر گفتن و سند شاطبی و در کتب دیگر نیز مذکور است
و احتیاج بذکر ندارد پس علما و روات قرائت گفته اند که آیا
تکبیر از اول سوره الم نشرح باید گفت یا از اول والضحی پس صاحب
تیسیر و ابن غلبون و ابو الطیب و صاحب کتاب کافی و صاحب کتاب عنوان
و صاحب کتاب حاوی و هادی و ابو علی بلیم و ابو محمد مکی
و ابو معشر طبری و ابو محمد سبط خیاط و کتاب منهاج و ابو القاسم
هذلی بر آنند که از اول والضحی است و صاحب کتاب تجوید و ابو العز
قلانسی و کتاب ارشاد و صاحب کتاب جامع و حافظ ابو العلا
بر آنند که از اول الم نشرح است پس بدانکه در هر دو مذهب
صحیح است و هر دو منصوص است و فائده در اختلاف آنست
که یکی ابتدا با اول والضحی یا الم نشرح میکند و در اول قل اعوذ
برب الناس چون تکبیر گفت قطع میکند و دیگری نمیگوید و آنکه
از آخر والضحی ابتدا میکند در آخر قل اعوذ برب الناس تکبیر میگوید
اما صیغه او بخلاف الله اکبر است و بعضی تهلیل و تکبیر
گفته اند بدین نوع لا اله الا الله و الله اکبر و بعضی دیگر از روات
ولله الحمد نیز گفته اند بعد از لا اله الا الله و الله اکبر و این وجه

عبد الواحد بن ابی الهاشم از ابن الحباب روایت کرده و در بین
السورتین در حالت تکبیر هشت وجه منصوص است و از این
وجوه یکی ممنوع است و آن وصل تکبیر است باخر سوره
و بسمله و قطع بر بسمله و هفت وجه دیگر جائز است و
تهلیل و تکبیر و تحمید چنین گوید لا اله الا الله و الله اکبر
ولله الحمد و در این میان وقف نکند چه اگر وقف نماید
وجوه سبعه تغیر نمیکند و قصوری ندارد اما روایت
که چنین وارد شده متابعت روایت اولی است و بر این
ترتیب که ذکر شد بگوید و احدی خلاف نکرده و بعضی
از قراء احتیاط کرده اند بعد از ختم قرآن بقرائت عاصم
تکبیر نگفته اند و این احتیاط بی فائده است زیرا که تکبیر دعاست
و دعا خواندن در وسط سوره و آخر سوره رخصت
کرده اند چنانکه در روایت وارد شده که بعد از آیه
رحمت طلب رحمت و مغفرت از حضرت واهب العطایا نماید
مثل وربک الغنی ذو الرحمة فاذا وصل القاری الی ذو الرحمة
یقول ثلث مرات و انا الفقیر ذو الحاجه در سوره انعام
یا در ما اوتی رسل الله عرض مطلب نماید و جهل و یکم تنبیه

بگوید وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد وبعد بگوید
اللهم یا ذا العرش الکریم والملک القدیم والعطاء العمیم
والصراط المستقیم یا مرسل الریاح ویا فالق الاصباح ویا
ذا الجود والسماح بحق یا الله یا الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحمن
یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا احد یا صمد یا فرد یا وتر یا حی یا
قیوم یا ذا الجلال والاکرام انگاه بگوید الله اعلم حیث یجعل
رسالته در سوره انعام وبعد از ایة عذاب وعقاب پناه
بر غفار کند توبه بستار العیوب برد از اتش دوزخ جحیم وعقاب
صعب الیم ودیگر وارد شده که در سوره الرحمن بروایت
حفص بعد از هر فبای الاء ربکما تکذبان بگوید لا بشیء من
الائک رب اکذب ودر روایت امده که چون قران تمام کند
که اخر سوره قل اعوذ برب الناس باشد سوره فاتحه بخواند
واز بقره تا هم المفلحون بخواند بعد از ان دعای ختم قران
بخواند که دعا مستجابست وحضرت رسالت خود چنین ختم
ودعا کرده پرسیدند از انحضرت که یا رسول الله چه چیز
بهتر بن اعمالست نزد خدای تعالی فرمود که صاحب قران چون
بخواند از اول تا اخر واز اخر تا اول باین طریق که گفته شد

واز حضرت

واز حضرت رسول منقولست که فرمود من قرء القران کانت
له عند الله دعوة مستجابة یعنی کسیکه بخواند قران را اورا یک
دعای مستجابست وچون دعا کنند باید که از دعوات ماثوره
بخوانند ودعای ختم حضرت امام زین العابدین که در صحیفه
کامله مسطور است بخوانند وبزاری وانکسار والحاح کنند در
طلب عفو ورحمت وباخضوع وخشوع باشند واز حضرت
امام زین العابدین مرویست که ان للدعاء ارکان واجنحة واسباب
واوقات فان وافق ارکانه قوی وان وافق اجنحته طار فی السماء
وان وافق مواقیته افلح وان وافق اسبابه انجح یعنی دعارا
ارکانست وبالها واوقات واسباب پس اگر موافق ارکان باشد
قوی گردد واگر موافق اجنحه باشد بپرد در اسمان واگر
موافق وقت باشد رستگار شود واگر موافق اسباب باشد
حاصل شود پس امام علیه السلام فرمود ارکان دعا حضور
قلبست ووقت واستکانت وخضوع وخشوع ودل بستگی
بحق تعالی وصلوات خدا بر پیغمبر وال او وحضرت رسول
بعد از ختم قران این دعا خواندی اللهم ارحمنی بالقران
واجعله لی اماما ونورا وهدی ورحمة اللهم ذکرنی منه

وما نبت وعلمني منه ما جهلت وارزقني تلاوته آناء الليل و
اطراف النهار واجعله لي حجة يا رب العالمين وبرحمتك اللهم
آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار برحمتك
يا ارحم الراحمين باب دهم در بيان اختلافات قرآء سبعه است
در فاتحة الكتاب واختلاف بدانكه سوره فاتحه هفت آيه است
بخلاف ودر تعيين اين اختلاف كرده اند وجماعتي بسم الله الرحمن الرحيم
يك آيه شمرده اند وصراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم
ولا الضالين اين مجموع را يك آيه گفته اند وبعضي صراط الذين
انعمت عليهم را تا اينجا يك آيه خوانده اند واين سوره مدنيست
وبعضي گفته اند مكي است وجماعتي بر آنند كه هم مكي است وهم
مدنيست واين سوره دو نوبت نازل شده است واين سوره را
فاتحة الكتاب وام الكتاب وسبع المثاني والحمد گفته اند واين
سوره صد وچهل ودو حرف است ودر نسخه معتبر ديگر كه در
برهان الكفاري مكتوبست كه اين سوره صد وبيست وچهار
حرف است ومجموع پيغمبران صد وبيست وچهار هزارند هر كه
اين سوره را بخواند حضرت واهب العطايا ثواب يكصد وبيست وچهار هزار
پيغمبر باو كرامت فرمايد اللهم ارزقنا واحشرنا معهم بحق محمد وآل محمد وچون اين سوره

باب دهم در اختلافات قرآء سبعه است

سبب صحت

سبب صحت نماز است بايد كه سعي كند كه هر حرفي را از مخرج
مقرره خود اخراج كند ورعايت تشديد واعراب آن
نمايد وپيروي صفات حروف نيز كند تا آنقدر كه
حروف از يكديگر ممتاز شوند ورعايت وقف ووصل
قرآن نمايد وآنچه مذكور شد از روي وجوب بجا آورد
وبعضي از استادان گفته اند كه بر خواننده قرآن لازم است
كه هر كلمه را اگر بوصل بايد خواند مثل قل اللهم وقل هو الله
بوصل خواند وهر كلمه را اگر بوصل نبايد خواند چون وقف
آن كلمه را در حال تلاوت آن كلمه تمام كند بعد از آن
شروع بكلمه ديگر نمايد يعني چنان نخواند كه حرف آخر
كلمه نخستين را قطع كند وجزو كلمه ابتدا سازد مثل
بوق تح نفسه را فتح خواند ولومة لائم را تلالم
خواند وامثال اينها وباين نوع تلاوت كردن نزد قرآء
مذموم است چنانكه جمعي از قرآء گفته اند كه اگر بدين
طريق تلاوت كند هفت موضع است در سوره فاتحه
كه شباهت باسم شيطان بهم ميرساند چنانكه برشته
كشيده اند رباعي در فاتحة الكتاب اسم شيطان

هفت است که اگر در نماز باید نقصان • اول دلل هرب کیوم استکنع
دیگر کنس و نعل بعل نیز بدان اول دلل دوم هرب سوم کیوم
چهارم کنع پنجم کنس ششم نعل هفتم بعل و مراد انست که دال الا
از اخر کلمهٔ الحمد قطع نکند و جزو اول کلمهٔ الله نماید که دلل شود •
و هارا از اخر لله قطع نکند و جزو رب نکند که هرب شود • و
کاف را از مالک قطع نکند و بر یوم وصل نماید که کیوم گردد •
و کاف را از ایاک جدا نکند و با اول نعبد نچسباند که کنع گردد •
و ایضا کاف را از ایاک ثانی قطع نکند • و بر نستعین وصل نکند
که کنس شود • و تا را از انعمت جدا نسازد و بر علیهم نچسباند
که نعل گردد • و با را از غیر المغضوب قطع نکند و بر علیهم
وصل نکند که بعل شود • و هرگاه در این صورت مذکور
چنین خواند که دلل و هرب شود شباهت باسم شیطان
هم میرساند با اینکه اسم شیطان در سورهٔ حمد مکتوب نیست
و گویا این تاکید و مبالغه است از علمای قرائت که چون صحت
نماز بخواندن سورهٔ فاتحة الکتاب است کمال احتیاط در
تلاوت انجا اورد که فساد در نماز نشود • و همچنین با
بسم الله از مخرج خود که میان هر دو لب است اخراج کند

که اگر

که اگر از خشکی لب که ادا کند مشتبه بمیم میشود • و سین را رعایت
کند تا صفیر او بکماله از مخرج خود ادا شود • و لفظ جلاله
که ماقبل او مکسور است ترقیق بجا اورد • و ملاحظه نماید
که در را مشدده تکریر نشود که ره بر ره پیدا شود • و هر جا
حرف مشددی باشد حرف سابق را باو بچسباند تا مشدد
بفعل اید • و هر حرف که ساکن باشد متحرک نسازد • و
متحرک را ساکن نگرداند • و ضمهٔ الحمد را اشباع نکند
که واوی از او بعمل اید و کسره و فتحها نیز که در این سوره است
نوعی ادا کند که اشباع نشود • و در همه قران باید چنین
باشد که از کسره یا و از فتحه الف و از ضمه واو تولد نکند
و زیادتی بهم نرسد که از مخرج بگردد • و در محل اخراج کاف
احتیاط تمام کند که بکاف فارسی مشتبه نشود • و کسرهٔ همزهٔ
ایاک و ایاک را اشباع نکند که سر یا تولد نشود • و همزه را
بیای ایاک در هر دو موضع بزند که شده بفعل اید •
و فتحهٔ کاف ایاک را اشباع نکند که الف تولد کند • و در
کلمهٔ نستعین صفیره در سین و همس در تا بعمل اورد
تا سین بصاد و تا بطا بدل نگردد و کلمهٔ الصراط را در هم

در موضع رعایت صفت استعلا و اطباق صاد و طا نماید
تا صاد بسین و طا بتا بدل نشود و نون انعمت را اظهار کند
و صفت استعلا و اطباق ضاد که در این سوره در دو موضع واقع
است بجا آورد و در صفت استطاله مبالغه تمام کند تا از مخرج خود
ادا شود بدانکه عاصم و کسائی مالک را باثبات الف خوانده اند
که اسم فاعل باشد و ابو عمرو و باقی قراء بحذف الف میخوانند
که ملک باشد و ابو عمرو میم رحیم را در میم مالک ادغام
کرده و مخیر است در مد طول و توسط و قصر و باقی قراء
میم را باظهار خوانده اند و حمزه لفظ ایاک را در وقف
و وصل بتحقیق میخوانند و قنبل که راوی ابن کثیر است لفظ
صراط را در دو موضع بسین خوانده و باقی قراء غیر حمزه بصاد
خالص میخوانند و خلف که راوی حمزه است کلمه صراط را
باشمام خوانده یعنی خلط کرده صاد را بضاد چنانکه نه صاد
صریح و نه ضاد صریح و خلاد که راوی دیگر است الصراط اول را
اشمام کرده و صراط را بصاد خالص خوانده و حمزه لفظ
علیهم را در دو موضع بضم میم میخوانند و اشباع میکند
چنانکه واوی از ضمه میم تولد کند و باقی قراء باسکان میم

خوانده اند

خوانده اند بدان ایدک الله تعالی که سوره اخلاص مکی است
و بعضی برآنند که مدنی است و پانزده کلمه است و شصت
و شش حرف است و این سوره نزد مدنی و عراقی چهار آیه است
و نزد مکی و شامی پنج آیه است بی خلافی باشد لم یلد
یک آیه است و باقی لم یلد و لم یولد را یک آیه و لم یکن له
کفوا احد را نیز یک آیه گفته اند و تجوید این سوره
بطریقی است که در سوره حمد گذشت پس باید هر حرفی را
از مخرج خود با صفات مقرره اخراج کند چنانکه در سوره
حمد مذکور شد و چون اکثر اوقات در نماز خوانده میشود
احتیاط تمام در خواندن این سوره بکنند تا نماز صحیح باشد
و رعایت اعراب و تشدید ادا نمایند و چنان قرائت نماید که
حرف ساکن را متحرک نسازد و متحرک را ساکن نکند و لفظ
جلاله را بتفخیم خوانند و لفظ احد را اگر وصل کنند به الله
نون تنوین را کسره دهند و بترقیق خوانند و اگر در کلمه
احد وقف کنند و ابتدا بلفظ الله نماید در این حال تفخیم
قرائت باید کرد و الفاظی که در آخر ایشان حرف دال مکتوب است
قلقله باید کرد و در حال وقف زیاده باید نمود و نون لم یکن را

در کلام له ادغام بی غنه نماید و اجماعی جمیع قراء است و حفص که
راوی عاصم است کفوا بضم فا و فتح واو منونا خوانده و
بکر که راوی دیگر عاصم است و باقی قراء بضم فا و فتح همزه منونا
بجای واو میخوانند و حمزه بسکون فا خوانده و در حال وصل
و وقف نقل میکند حرکت همزه را بر فا و حذف میکند که
کفا باشد و نیز در وقف بدل میکند بواو مفتوحه که بعد از
او الفی باشد بدل از تنوین باسکان فا که کفوا باشد و خلف
که راوی حمزه است بسکون فا و همزه مفتوحه خوانده وقفا
و وصلا که کفا باشد و باقی قراء بضم فا و همزه منونا میخوانند
که کفا باشد والله اعلم بالصواب و چون علما تجویز کرده اند
حمد و سوره را بقرائت سبعه در نماز خواندن بنا بر این
لازم شد ذکر اختلاف قراء سبعه در فاتحه و اخلاص نماید
لهذا بیان آنها شد که تا هر کس در نماز هر قرائت را که خواهد
اختیار نماید و بداند که بچه طریق ادای آن قرائت نماید و دیگر
قواعد خواندن سوره فاتحة الکتاب بدین نوع است بدانکه
در خواندن سوره فاتحه در شصت و دو جا احتیاط باید کرد
اول همزه اعوذ را محکم نگوید که اگر مبالغه کند مشدد شود

و آنرا نیز سست نگوید که از مخرج همزه بدر رود و کم غنه
شود دوم عین اعوذ را با قوت بگوید تا درست گفته شود
سوم واو اعوذ را از مد طبیعی و ذاتی که یک الف است
زیاد نکند چهارم باء بالله را تنک نگوید و اشباع نکند که
با را پنجم شین شیطان را تفشی نماید ششم طاء الطباق را
چنان نکند که قاف شود هفتم الف شیطان را آمیخته
بغنه نکند هشتم راء الرجیم را تفخیم کند نهم او را بغنه
آمیخته نکند دهم باء بسم الله تنک نگوید یازدهم کسره با را
اشباع نکند که یایی پیدا شود دوازدهم لام الله را نازک گوید
زیرا که پیش از وی میم مکسوره است و ترقیق باید خواند
سیزدهم راء الرحمن را تفخیم کند چهاردهم الف الرحمن را ترقیق
که اماله باشد پانزدهم راء الرحیم را تفخیم کند و با غنه آمیخته
کند شانزدهم لام و میم الحمد را ساکن گوید و نوعی نکند که حرکتی
در آن پیدا شود هفدهم میم الحمد را اینقدر ظاهر نکند
بلکه اخفاء با غنه کند و حاء حمد را اینقدر طول ندهد
که بحه و بحه زیادی پیدا کند اگر چه حرف حاء بحه دارد
هیجدهم بر دال الحمد سکته نکند و حرکت دال را آخر کند لام

لله آهسته‌تر گوید تا معلوم شود که ذال آخر کلمهٔ اول و لام اول کلمهٔ
آخر است تا زدهم ضمهٔ دال را اشباع نکند که واوی متولد شود
مثل بعضی از اعراب که اشباع میکنند هند بیستم لام دوم لله را
تنک گوید و کسرهٔ لام اول را اشباع نکند چنانچه یائی متولد شود
بیت یکم لام لله را چنان گوید که ناف خبر نشود بیت دوم
بر هاء لله سکت نکند و کسرهٔ ها را آهسته‌تر از فتحهٔ راء
رب گوید بیت سوم عین العالمین را روشن و واضح گوید
و در الف آن تفخیم نکند بلکه اماله کند بیت چهارم
یاء العالمین را با غنه نگوید بیت پنجم راء الرحمن را تفخیم
کند بیت ششم الف الرحمن را با غنه بیامیزد بیت هفتم
راء الرحیم تفخیم کند بیت هشتم یاء الرحیم را با غنه نگوید
بیت و نهم میم رحیم را در وصل آهسته حرکت آهسته‌تر
کند از میم مالک سی ام بر کاف مالک وقف نکند
سی و یکم کسرهٔ کاف مالک را آهسته‌تر از فتحهٔ یاء یوم گوید
سی و دوم یاء یوم را مشدد نکند و یاء الدین را با غنه نگوید
سی و سوم همزهٔ ایاک را درست گوید چنانچه در اعوذ گذشت
سی و چهارم یاء ایاک را مشدد گوید سی و پنجم بر کاف ایاک سکت
نکند

نکند و مراد از سکت آنست که بجد وقف نشود که شرعا
موضع وقف نیست چنانکه در مالک گفته شد
که وقف نشود سی و ششم فتحهٔ کاف ایاک را از فتحهٔ
نون نعبد آهسته‌تر بگوید سی و هفتم حرکت دال نعبد را
اشباع نکند که واوی از او متولد شود سی و هشتم همزهٔ
و ایاک را درست گوید سی و نهم یاء و ایاک را زیاده از مد
ذاتی و طبیعی نکشد چهلم بر کاف سکت نکند چهل و یکم
فتحهٔ کاف ایاک را آهسته‌تر از فتحهٔ نون نستعین گوید
چهل و دوم در سین نستعین صفیر ظاهر کند تا اگر بعد از
سین است ذال نشود چهل و سوم عین را محکم گوید چهل و چهارم
همزهٔ اهدنا را باحتیاط بگوید که ناف را خبر نشود و همزه
و ها را از قصبهٔ شش که سر حجاب است بیرون آورد
چهل و پنجم اطباق صاد صراط را بغایت کند و کسرهٔ ها
گوید چهل و ششم راء صراط را که بعد از اطباق است تفخیم
میان دو حرف اطباق کند چهل و هفتم طا را از مخرج بیرون
آورد تا مشتبه بقاف نشود چهل و هشتم سین مستقیم را
صفیر دهد تا اینکه تاء ما بعد او دال نشود چهل و نهم

فتحهٔ میم را آهسته گوید وصلا و کسرهٔ صاد را خالص بلند
گوید پنجاهم مستقیم سکته نکند پنجاه و یکم فتحهٔ نون الذین را
آهسته و فتحهٔ همزهٔ انعمت را بلند گوید پنجاه و سوم نون انعمت را
اظهار کند چون بعد از او عین است که حرف حلق است پنجاه و
چهارم عین را محکم گوید و میم انعمت را اخفا کند با غنه
و وقف بر انعمت نکند پنجاه و پنجم بر تا سکته نکند پنجاه و ششم
فتحهٔ تا را آهسته گوید و فتحهٔ عین علیهم را بلند گوید پنجاه و
هفتم غین و ضاد را از مخرج خود به غلظت بیرون آورد
تا غین بقاف و ضاد بطا بدل نشود پنجاه و هشتم لام را در
ولا الضالین باشد باید گوید پنجاه و نهم مد و لا الضالین را
تمام بگوید بلکه دو مد باید بکشد یکی بر سر ضال که واجب است
و یکی بر سر لین اگر وقف کند که مد عارض و سنت است شصتم
با را اصحت بغنه نکند شصت و یکم لحن جلی نخواند یعنی کلمات
با اعراب حروف را صحیح بخواند شصت و دوم لحن خفی هم
نخواند یعنی وقف و وصل او را بقاعده بخواند والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمآب باب یازدهم در بیان وقف غفران
و وقف کفران و معانقه است و در آن سه فصل است

باب یازدهم در وقف غفران و وقف کفران و معانقه است

فصل اول

فصل اول
فصل اول در وقف غفرانست بدانکه در جمیع قرآن
مجید و فرقان حمید پنج هزار و نود و هشت موضع وقف است
و از آن مجمله ده وقف از آنها وقف غفرانست چنانکه شاعر
میگوید نظم هست منقول از رسول انام ٭ سید انبیا
علیه سلام ٭ وقف غفران ده اند در قرآن ٭ که بدانی
شوی ز اهل کلام ٭ اولیا دان بمائده اول ٭ یسمعون
خوان ز سورهٔ انعام ٭ فاسقا نیستون ز عقب هر دو
در سجده یافتند نظام ٭ پنج دیگر ز سورهٔ یس ٭ اول الثالث
بدان بملام ٭ بعد از آن العباد هم فدنا ٭ رابع و خامس
کنم اعلام ٭ اعبدونی و مثلهم خامس ٭ گشت یقبض
عاشر بتمام ٭ هرکه اند در قرائت قرآن ٭ به خضوع و خشوع
با اکرام ٭ کرده است و رعایت و قاف ٭ ایمن است از عذاب
یوم قیام ٭ ایضا قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من ضمن
ان یقف علی عشرة مواضع فی القرآن ضمنت له بالجنة
الاول والنصاری اولیاء فی سورة المائدة الثانی الذین
یسمعون فی سورة الانعام الثالث افمن کان فاسقا فی سورة
الم سجده الرابع لا یستوون فی هذه السورة مذکوره الخامس و اتاهم

فی سورة یس الثالث عشر علی العباد فی هذه الکلمة ایضا الرابع عشر من مرقدنا
فی هذه الکلمة ایضا الخامس عشر وان اعبدونی فی هذه الکلمة ایضا السادس عشر
مثلهم بابلی فی هذه الکلمة ایضا السابع عشر بقبض فی سورة الملک
فصل دوم در وقف کفرانست و وقف کفران در جائی است

نصل دوم در وقف
کفران است

که چیزی نسبت بحق سبحانه و تعالی میدهند و حضرت
باری تعالی جلت عظمته منزه و مبراست ازان یاد در جائی
که بوی کفر ازو بیمیاید تا اینکه خدای نخواسته هر کس که در این
مواضع وقف کند کافر میشود و ان در هجده موضع است
از قران مجید اول در سوره بقره در فقال لهم الله موتوا
دوم در سوره ال عمران در ان الله فقیر سوم در سوره
مائده در فبعث الله چهارم نیز در سوره مائده در قالوا
ان الله هو المسیح ابن مریم پنجم نیز در سوره مائده در
وقالت الیهود والنصاری نحن ابناء الله واحباؤه ششم
نیز در سوره مائده در وقالت الیهود ید الله مغلولة بلکه
غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا را باو وصل کند هفتم
نیز در سوره مائده در قالوا ان الله ثالث ثلثة بلکه وما
من اله الا اله واحد را باو وصل کند و مستحب است که در این مواضع

اخفاء

اخفاء صوت کند که بسیار مستحسن است هشتم در سوره
توبه در ان الله بریء من المشرکین نهم نیز در سوره توبه در
وقالت الیهود عزیر ابن الله دهم نیز در سوره توبه در وقالت
النصاری المسیح ابن الله در این دو موضع نیز اخفاء صوت
مستحسن است یازدهم در سوره یوسف در لفی ضلال
مبین دوازدهم در سوره ابرهیم در وما انتم بمصرخی سیزدهم
در سوره بنی اسرائیل در ولم یکن بلکه له شریک فی الملک
را باو وصل کند چهاردهم در سوره عنکبوت در ولذکر الله
پانزدهم در سوره صافات در وانهم لکاذبون بلکه
اصطفی البنات علی البنین را باو وصل کند شانزدهم
در سوره غاشیه در علیهم بمصیطر بلکه الا من تولی
وکفر را باو وصل کند هفدهم در سوره عصر در لفی
خسر انگاه الا الذین امنوا وعملوا الصالحات را باو وصل
کند هجدهم در سوره ماعون در فویل للمصلین انگاه
الذین هم عن صلوتهم ساهون را باو وصل کند فصل سوم
در بیان معانقه است بدانکه معانقه در لغت بمعنی در
در بغل گرفتن دو شخص است همدیگر را و دست در گردن

فصل سوم در
معانقه است

انداختن است و در اصطلاح قرآء عبارتست از دو وقف
یا زیاده که در پهلوی همدیگر واقع شود که بحسب معنی
ربطی بیکدیگر داشته باشند بحیثیتی که اگر در یکی از انها
ایستند از دیگری باید گذشتن تا معنی تمام شود و بعضی
این را مراقبه نیز میگویند و مراقبه بمعنی چشم داشتن است
یعنی اگر در یکی از اینها وقف کنند پس گویا چشم دارد که در
دیگر وصل میباید کردن انچه مرحوم مغفور قدوة
المحققین اعنی مولانا ناصر الدین [illegible] قدس سره جمع کرده است
معانقات قران المجید موضع است اول لا ریب صلے فیه ج
دوم علی حیوة ج ومن الذین اشرکوا ج سیوم تهتدون لا ولعلکم ط
هر سه در سورهٔ بقره چهارم محضرا ج وما عملت من سوء ج
در سورهٔ ال عمران پنجم من النادمین ج من اجل ذلک ج
در سورهٔ مائده ششم لا یاتیهم کذلک ج هفتم بلی ج شهدنا ج والوقف لازم
هشتم من الجنة ج وما مسنی السوء ج هر سه در سورهٔ
اعراف نهم من قبل هذا ط فاصبر ط در سورهٔ هود
دهم قوم اخرون ج فقد جاؤ ظلما وزورا ج در سورهٔ
فرقان یازدهم انا لمدرکون ج قال کلا ج در سورهٔ شعرآء

دوازدهم
فلا یصلون الیکما ج بایاتنا ج در سورهٔ قصص سیزدهم
انی یصرفون ج صلے الذین کذبوا بالکتاب وبما ارسلنا به
رسلنا ج در سورهٔ مؤمن چهاردهم طعام الاثیم صلے ج کالمهل ج
در سورهٔ دخان پانزدهم مثلهم فی التوریة ج ومثلهم
فی الانجیل ج در سورهٔ فتح شانزدهم ولا اولادکم ج یوم القیامة ج
در سورهٔ ممتحنه هفدهم ان لن یحور ج بلی ج در سورهٔ
انشقاق هجدهم من کل امر ج سلام ج در سورهٔ قدر
وعلامت معانقه در قران گاهی دو واو بازگونه می
نویسند وگاهی سه نقطه می نهند بر بالای جیم یا طا
یا لا یا بر هر علامت وقفی که باشد در هر یکی از اینها
چنانکه ثبت شده است وگاهی هست که صورت مع — مع
در بیاض مینویسند یعنی در سفیدی حاشیه
قران وگاهی لفظ معانقه تصریحا مینویسند لا ریب فیه — معانقه
باب دوازدهم در اماله است واماله در لغت میل — باب دوازدهم در امالات
دادنست ودر اصطلاح قرآء میل دادن فتحه است
بجانب کسره ومیل دادن الف است بجانب یا واماله
بر دو قسم است یکی اماله کبری ودیگری اماله صغری

واز حروف هجا متفرع میشوند یکی همزهٔ بین بین است وآن
سه است بین الهمزة والالف وبین الهمزة والواو وبین الهمزة والیاء
اما اماله محضه که آنرا اماله کبری گویند حرفیست میان الف
ویا و دیگر اماله بین بین است یعنی بین اللفظین واین حرفیست
میان الف والف امالهٔ کبری واینرا امالهٔ صغری گویند واو
بفتح اقرب باشد وامالهٔ کبری چنانست که الف است بسوی یا
وامالهٔ صغری چنانست که الف است بسوی امالهٔ کبری واینرا
بتلفظ بیان کردن نتوان کرد مگر استاد کامل حاذق ماهر
پس عاصم بروایت بکر اماله کند لفظ اعمی را وآن در دو
موضع است در سورهٔ بنی اسرائیل اذ آیه ومن کان فی
هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا وسوی را در
وقف در سورهٔ طه وسدی را نیز در وقف در سورهٔ
قیامت ونادی را در سورهٔ بنی اسرائیل اذ ناٰی بجانبه ونأی
ران را از کلا بل ران علی قلوبهم در سورهٔ ویل للمطففین
وهار را از شفا جرف هار در سورهٔ توبه وراء رای هرجا
که بیاید وقفا ووصلا ورمی را در سورهٔ انفال ولکن
هرجا که واقع شود واین الفاظ بالفاظیکه در قرائت عاصم

هما لند

هما لند ذکر میشوند رای کوکبا ورای ایدیهم هر دو در
سورهٔ هود ورای قمیصه ورای برهان ربه در سورهٔ یوسف
ورای نارا در سورهٔ طه وما رای ولقد رای در سورهٔ نجم
حفص همه را بفتح را وهمزه خوانده وبکر همه را باماله میخواند
در همه جا وقفا ووصلا ودر امالهٔ همزه خلاف دارد هم
اماله وهم فتح از او منقول است واصح فتح است پس بکر
باماله را وهمزه خواند وصلا وباماله را وفتح خواند
نیز در وصل وباماله حرفین خواند وقفا طس
حفص بفتح طا میخواند وشعبه که بکر باشد باماله
خوانده ونون سین را نزد تا تلك اخفا باید کرد
را فا وبرا حفص بفتح حرفین خوانده وبکر باماله حرفین
میخواند فائده بدان ایدك الله تعالی بعد از فراغ از بیان
ذکر اماله شروع میشود در ذکر استحباب وصل وقطع
بسمله ببعضی از سور که خواهد مد بدانکه قاری را
مستحب است که آخر بسمله بده سوره وصل نماید خواه
قطع سوره کند شتر از اول بسمله کند خواه وصل کند
وصل بسم الله بر بتیح الحمد که آن سورهٔ فاتحة الکتاب فی سو

انعام و سورهٔ کهف و سورهٔ سبا و سورهٔ فاطر است
و بر پنج سورهٔ دیگر کران سورهٔ انبیا و سورهٔ اقتربت
الساعة و سورهٔ الرحمن و سورهٔ الحاقة و سورهٔ القارعة
و بعکس آن در پنج سوره مستحب است که بسمله را ان سوره
قطع نماید اول بسورهٔ محمد ص دوم بسورهٔ لا اقسم بیوم
القیمة سوم بسورهٔ عبس چهارم بسورهٔ ویل للمطففین
پنجم بسورهٔ لا اقسم بهذا البلد ششم بسورهٔ لم یکن الذین
هفتم بسورهٔ الهکم التکاثر هشتم بسورهٔ ویل لکل
همزة لمزة نهم بسورهٔ تبت یدا ابی لهب در این سور
مذکوره وصل بسم الله نباید کرد باب سیزدهم در بیان
اسامی قرّاء سبعه و رواة ایشان و رموز ایشان و
بلدان ایشان است اسامی القراء السبعة مع رواتهم
علی ما اورد الشیخ الجزری مع الرمز نافع د ابن کثیر ه ابو عمرو
ب قالون ج ورش ز قنبل ح البزی ط الدوری
ی السوسی ل ابن عامر ف حمزه ن عاصم م
ابن ذکوان ض خلف ق خلاد ص ابو بکر ع حفص
الکسائی ث ابو جعفر س ابو الحارث ح عیسی ابن

باب سیزدهم در بیان اسامی قراء سبعه در آمده است

ر هشام

وردان

وردان د ابن جماز ش روح ط یعقوب و خلف
غ دوری الوراق . ادریس الحداد باسمه اسحق باسمه
بدانکه قراء سبعه اسم ایشان بدین ترتیب است که
شاعر برشتهٔ نظم کشیده شعر نافع است اول از مدینه
منیر ۴ دوم از کعبه است ابن کثیر ۵ سوم از بصره ناز نیز
بو عمرو ۴ از دمشق است ابن عامر بیه ان سه قاری دیگر
از کوفه ۴ عاصم و حمزه و کسائی پیر ایضاً ناظم دیگر بر
شعر آورده نظم استاد قرائت بشمر پنج دو بیس ۴
بو عمرو علا و نافع و ابن کثیر ۵ پس عاصم و حمزه ابن عامر
دان ۴ از کوفه کسائی شمر و هفت بکیر ایضاً از مکه
نخست ابن کثیر است بنام ۴ نافع ز مدینه ابن عامر از شام
از بصره ابو عمرو علا دارد نام ۴ هم عاصم و حمزه و کسا
کوفه تمام اسامی القراء السبعة مع رواتهم من
طریق الشاطبیة علیه الرحمة ابج (نافع قالون ورش) دهز
(ابو عمرو دوری سوسی) حطی (ابن کثیر بزی قنبل) کلم (ابن عامر هشام ابن ذکوان) نصع (عاصم شعبه حفص) فضق (حمزه خلف خلاد)
(کسائی دوری ابو الحارث) رست
ثخذ ظغش خلف

ابن کثیر المکی بزی قنبل

رمز اسامی قراء سبعه بدین نوع است المؤلفه

رمز قرّاء سبعه با روات
این چنین است قاریا تو بدان
ا از نافع است ب قالون
ج ورش است ای ادیب خدان
د ابن کثیر و ه بزّی
ز قنبل شناس و کن تو بیان
ح ابو عمرو ط بود دوری
ی ز سوسی شماره کن تو عیان
ک رمز است ز ابن عامر پاک
ل هشام است و م بن ذکوان
ن ز عاصم و ص از شعبه
ع حفص از سپاهی قرآن
ف ز حمزه و ض از خلف است
ق خلاد باشد ای جانان
ر کسائی و س ابو الحارث
ت ز دوری ثانی است نشان
علی قاری است صاحب نظم
که بود ذاکر چنین بجهان

خلف
راویان که ادریس و دو راقند و موزند اسم ایشانرا
بخصوص مینویسند لکل امام حرف رمز تحصیلاً اول
نافع مدنی دوم ابن کثیر مکی سوم ابو عمرو بصری چهارم
ابن عامر شامی پنجم عاصم کوفی ششم حمزه کوفی هفتم کسائی
کوفی بدانکه موفقک الله تعالی لمرضاته که این قراء مذکور اکابر
قراء اند و حمله کتاب کریم و نقله و رواة آیات بینات
کلام مجید اند و در روزگار شریف خود را بتحقیق آیات
بینات و تمیز میان متواتر و شواذ صرف کرده و کلام خدا
بران وجه که منزل شده بی تغیر و تبدیل از حضرت رسالت
پناه محمدی بما رسیده و شرایط تجوید را از شوائب لحن
و تحریف نگاه داشته اند هفت قاریند که هر یک از ایشان
بدر بیت ظلمت زدا و آفتاب بیت نور افزا و هویدا که از مطلع
نور علم و فضل و کمال ورع و تقوی طالع گشته و کافه
اهل اسلام بروایت و درایت ایشان اعتماد کرده و قرائت
ایشان در شرق و غرب جهان منتشر گشته و مقبول عالمیان
افتاده و از این هفت بدر کامل چهارده شهاب ثاقب
و کوکب ساطع لایح و لامع گردیده و مشایخ علم قرائت

از زمره

از زمره تلامذه و اتباع ایشانند هر قاری دو راوی
معتبر را که افضل و اکمل رواة او بوده اند اختیار کرده اند
و صاحب تیسیر و شاطبی علیه الرحمه در قصیده مشهوره
که مسمی بحرز الامانی است ذکر قراء و رواة برین ترتیب
کرده اند که ذکر کرده میشوند انشاء الله تعالی اول نافع ابن
عبد الرحمن ابن ابی نعیم اللیثی است که در علم قرائت پیشوای
اهل مدینه بوده و مدتی مدید متصدی امامت مسجد
جامع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شده و
در وقت خواندن قرائت از دهان او رایحه مشک
و عنبر منتشر میگشت و او را بر همه تقدیم کرده اند و از
راویان او ابو موسی عیسی ابن مینا المدنی الملقب
بقالون و ابو سعید ابن سعید المصری المشهور بورش را
اختیار کرده و نافع قران را بر هفتاد کس از تابعین خود
خوانده است و از جمله استادان او یکی ابو جعفر یزید ابن
القعقاع بوده است و ابو جعفر نزد عبد الله بن عباس
خوانده است و او بر ابی ابن کعب و زید ابن ثابت خوانده
دوم ابو سعید عبد الله ابن کثیر الداری که در قرائت

استاد اهل مکه بوده و استاد شافعی بر قرائت او خوانده است
و از رواة او ابو الحسن احمد بن محمد البزی المؤذن بمسجد الحرام
و ابو عمرو محمد ابن عبد الرحمن الملقب بقنبل را اختیار
کرده و بزی بر عکرمة ابن سلیمان خوانده است و او
بر شبل ابن عباد و اسمعیل ابن عبد الله قسطنطین
و ایشان هر دو بر ابن کثیر و قنبل بر احمد ابن محمد القواس
خوانده است و او بر وهب ابن واضح و او بر اسمعیل
ابن عبد الله القسط و او بر شبل ابن عباده و معروف
ابن مشکان و ایشان بر ابن کثیر ابن مجاهد ابن خیر و بر عبد الله
ابن عباس و ایشان هر دو بر ابن عباس سوم ابو عمرو ابن
العلاء ابن عمار المازنی داکه بعلم و فضل بر اهل عصر
خود فائق و ممتاز بوده اند و از رواة او ابو عمرو
الدوری و ابو شعیب السوسی را اختیار کرده و دوری و
سوسی بر ابو محمد ابن المبارک الیزیدی خوانده اند و او
بر ابو عمرو و ابو عمرو بر مجاهد و سعید ابن جبیر و عکرمة
و عطا شاگردان ابن عباس و ابن کثیر و حسن بصری و غیرهم
خوانده چهارم ابو عمرو ابن عبد الله ابن عامر الیحصبی الشامی

کر از جمله

کر از جمله تابعین است قاضی دمشق و امام مسجد دمشق بوده
و از رواة او هشام ابن عبد الله ابن ذکوان را اختیار کرده
و ایشان بر ایوب تمیمی خوانده اند و او بر یحیی ابن الحارث
الذماری و او بر ابن عامر و او بر ابو الدرداء و مغیره
ابن شهاب بشرع خوانده پنجم عاصم ابن ابی النجود الکوفی
الاسدی است و بهدله اسم مادر او ست چون مادر او
از اکابر عرب بوده او را نسبت بمادر میدهند
و شهرت بعاصم ابن بهدله کرده و ابی النجود بفتح نون
و ضم جیم اسم پدر او ست و بعضی گفته اند اسم عاصم
عبد الله بوده و او پیشوای اهل کوفه بوده و در علم
قرائت کلام الله بی مثل و بی مانند بوده و در زمان
هیچکس بفصاحت و بلاغت و نبوده و در علم صرف
و نحو و تجوید و بعضی از علوم دیگر سرآمد همه بوده
و آواز حزین و نیکو داشته و هیچکس بحزن او قرآن
نخوانده وفاتش در کوفه سنه ۱۲۷ سبع و عشرین و
مائه بوده بعضی گفته اند در سنه ۱۲۸ ثمانیة و عشرین
و مائه بوده بنا بر قول معتبر و مشهور و ذکر اسم عاصم

نون است واو را رواة بسیار و تلامید بیشمار بوده
اما آنچه بصحت پیوسته از جملهٔ ایشان دو کس بوده‌اند که
مشهورند یکی بکر و دیگری حفص اما بکر اسمش شعبه است
و بکر و ابو بکر کنیت اوست و بعضی گفته‌اند اسمش احمد است
و نام پدرش عیاش بوده و پدر پدرش سالم و از قبیله
بنی اسد بوده و ولادتش در کوفه سنه [۹۵] خمس و تسعین و وفاتش
در شهر جمادی الاول سنه [۱۹۳] ثلث و تسعین و مائه در کوفه
نیز واقع شده و گفته‌اند چون شعبه را وفات نزدیک شد
خواهرش میگریست شعبه وی را گفت چرا گریه میکنی گفت
از برای آن میگریم که مبادا فردای قیامت ترا عذاب
کنند گفت گریه مکن از برای کسی که در این خانه هژده هزار ختم
قران کرده و او قران را از عاصم بیواسطه فرا گرفته و در
نحو و صرف و عربیت و تجوید و علوم دیگر و اطلاع
کامل بر احادیث داشته و صاحب فن بوده و در اسم
او صاد بی نقطه است اما حفص کنیتش ابو عمرو یا ابو داود است
و اسم پدرش سلیمان و پدر پدرش مغیره از قبیله
بنی اسد از کوفه است و عاصم او را تربیت نموده ولادتش

در کوفه

در کوفه سنه [۹۵] خمس و تسعین و وفاتش در کوفه سنه [۱۳۰] ثلثین
و مائه نیز واقع شده بر قول اصح و در اسم او عین مهمله است
ابن معاذ گفته است که روایت صحیحه از قرائت عاصم
روایت حفص است و سیاهی قرآن از قول حفص است
بر روایت عاصم و همه کس حفص را در حفظ و ضبط قرآن
ما فوق شعبه میدانسته‌اند و ایشان هر دو بر عاصم
خوانده‌اند و عاصم بر عبد الرحمن ابن عبد الله حبیب
السلمی و ابو مریم زر بن حبیش و اسعد بن یاس الشیبانی
خوانده و ایشان بر امیر المؤمنین علی علیه السلام و امیر المؤمنین بر
پیغمبر خوانده و حضرت رسول از جبرئیل فرا گرفته
و او از میکائیل و او از اسرافیل و او از لوح محفوظ و
لوح محفوظ از حق سبحانه و تعالی ششم زبدة القراء
حمزة ابن حبیب الزیات الکوفی که بزهد و ورع و تقوی
در عالم مشهور است و از روات او خلف ابن هشام الاسدی
و خلاد ابن خالد الصیرفی را اختیار کرده و ایشان هر دو
بر سلیم ابن عیسی الکوفی خوانده‌اند و او بر حمزه و حمزه
بر امام جعفر صادق و او بر امام محمد باقر و او بر امام

زین العابدین و او بر امام حسین و او بر امیر المؤمنین علی ع
و حمزه بر اعمش و ابن ابی لیلی نیز خوانده است. هفتم
پیشوای قرائت و قراء ابو الحسن علی الکسائی الکوفی و از
رواة او ابو عمر و الدوری و ابو الحرث اللیث را اختیار
کرده و ایشان هر دو بر کسائی خوانده اند و کسائی بر حمزه
و عیسی بن عمر الهمدانی و ابن ابی لیلی نیز خوانده است و
شاطبی علیه الرحمه در قصیده خود اصطلاحی نهاده است
و حرفی از حروف تهجی جهة هر یکی از قراء سبعه و راویان ایشان
وضع کرده و بر حاشیه نوشته چنانکه ذکر شد والله اعلم
بالصواب و الیه المرجع و المآب. باب چهاردهم در بیان سجده های
واجب و سنت که در قرآن مجید است بدانکه از مرحوم مقدس
شیخ جلیل المؤید من عند الملک الجلی شیخ بهاء الدین محمد
العاملی رحمه الله روایت شده در احکام و آداب سجده های
قرآن مجید بزبان عربی جمع و تالیف فرموده و بسیاری
از مردم بعلت عربیت آن از فوائد آن بی بهره و از فهم آن عاجز
بودند لهذا بزبان فارسی ترجمه شده که فیض آن عام و استفاده
از آن برای خواص و عوام ممکن باشد و بعضی فوائد لازمه که

باب چهاردهم در بیان سجده های واجب و سنت است

از قلم

از قلم حقیقت توام جناب شیخ مرحوم میفرمایند.
سجده های قرآن در پانزده موضع اند چهار سجده
از آنها واجب است و آن در سوره الم تنزیل است
و حم فصلت و و النجم و اقرأ و یازده سجده دیگر
سنت و آن در اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل
و مریم و حج در دو موضع و فرقان و نمل و ص
و انشقاق و واجب است سجده کردن در واجبات
از آنها بر خواننده و استماع کننده یعنی گوش دهنده
از برای شنیدن اما شنونده بدون گوش دادن
آیا بر او واجب است یا نه اکثر علماء برآنند که واجب نیست
و شاید وجوب اقرب باشد و پاک بودن از حدث
شرط نیست بنا بر اظهر و منع کرده است شیخ طوسی
در کتاب نهایه از سجود حایض را روایه و ظاهر کلام
ابن جنید ره وجوب طهارت است از حدث اما پاک بودن
بدن و رخت از نجاسات شرط نیست قطعا و جزما.
همچنین شرط نیست پوشیدن عورت و رو بقبله بودن
علی الاصح و در شرط بودن سجده کردن بر اعضای

سبعه مثل سجود نماز یا اکتفا کردن ساجد بگذاشتن
پیشانی بر زمین بی تنهائی دو وجه است و اول اقربست
بصواب و در شرط بودن سجده کردن بر چیزیکه صحیح
باشد سجود بر ان در نمازهای فریضه و عدم ان نیز
دو وجه است و اول باحتیاط اقربست و ذکر در این سجده
واجب نیست بلکه مستحبست و لفظ مخصوصی ندارد
و در روایتی وارد شده است مثل ذکر سجود نماز است
و روایت شده است که بگوید در سجدهای عزیمه یعنی
در چهار سجده واجبه لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ حَقًّا حَقًّا لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰه
ایمانا و تصدیقا لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ عُبُودِیَّةً وَ رِقًّا سَجَدْتُ لَکَ
یا رَبِّ تَعَبُّدًا وَ رِقًّا و واجب نیست تکبیر گفتن وقت
سجده کردن و ایا واجبست تکبیر بعد از سر برداشتن
از سجده یا نه شیخ رحمه الله فرموده است بلی واجبست
و وجوب ظاهر کلام شیخ شهید است در کتاب ذکری
حدیثی بوجوب وارد شده است و شبهه نیست که گفتن
تکبیر بعد از رفع راس احوط است و وقت واجب شدن
سجده وقت حاصل شدن سبب آنست و ان تلفظ نمودنست

بر انقدر از آیه که بان سجده واجبست و وجوب سجده
فوریست فی الفور باید سجده بجا بیاورد و ایا جائز است تاخیر
کردن تا آیه را تمام کند یا نه شیخ قائل شده است و منع
کرده است تاخیر را و محقق علیه الرحمه در کتاب معتبر ذکر
کرده که صحیحتر قول بجواز است و اینقدر تاخیر ضرر نمی
رساند فوریت را و اگر تاخیر کند سجده واجبه را تا قبل
خواندن آیه گناه کار است اجماعا و ایا در این هنگام سجده
قضا میشود یا در تمام عمر ادا است محقق در کتاب معتبر
قول باداء بودن را میل اند و شیخ شهید در کتاب ذکری
فرموده است قضا میشود و قول صاحب معتبر معتبر است
و وجوب فوریه موجب قضا شدن نیست هرگاه فوریه فوت
شد مثل حج و نماز زلزله که در تمام عمر ادا است و همچنین است
سجدهای مندوبه و واجبست در سجده واجبه
و مستحبست در سجده مستحب سجود کردن بمکرر کردن
سبب آن سجود خواه بهر دفعه از خواندن به سجده سجده
کند یا نه مثل آنکه آیه سجده را یکمرتبه بخواند یا استماع کند
باید سجده بکند دو باره بخواند یا بشنید دو باره سجده بکند

یا اینکه مثلاً ده مرتبه بخوانید یا بشنود و سجده نکرده
باید ده مرتبه سجده برود و نیت سجده را مقارن
با فتادن بسجود باید کرد و بعضی گفته‌اند که نیت را
مقارن سر نهادن بسجده گاه میکنند و حرام است خواندن
سوره سجده واجبه را در نماز و واجب باین مرتبه که بمجرد
شروع کردن بآن سوره که آیه سجده واجبه در آنست
نماز باطل میشود و اگر کسی سهواً چنین سوره را بخواند
و بعد از فارغ شدن از نماز بیادش بیاید ظاهراً نمازش
صحیح است و اگر بین نماز متذکر شد پس اگر بعد از
اتمام این سوره است ممکن است قائل شدن باکتفا
کردن باین سوره و اگر پیش از اتمام سوره اما بعد از
تلاوت آیه سجده معلومش شد هم مخیر است و اگر پیش از
رسیدن بمحل سجده بخاطرش آمد عدول میکند
بسوره دیگر وجوباً خواه تجاوز کرده باشد از نصف
سوره یا نکرده باشد و جائز است خواندن سوره
سجده در نمازهای نافله و سجده میکنند مصلی
مقارن خواندن آیه سجده و حرام است گوش دادن

بسجده واجبه

بسجده واجبه در نماز و واجب پس اگر استماع کرد اشاره میکند
برهد بین نماز برای سجده و بعد از فراغ از نماز سجده را
به نیت ادا بجا بیاورد بنا بر قول مختار و همچنین اگر بدون
گوش دادن شنید بنا بر قول بوجوب سجده بدون گوش
دادن در بین نماز با ایما و اشاره و بعد از نماز سجده را
بجا بیاورد و اگر اقتدا میکند با امام سنیان بنماز پس
امام موجب سجده را خوانده و سجده کرد او هم سجده بکند
و در اکتفا نمودن باین نماز دو وجه است و شاید اکتفا
و اعتماد کردن بآن اقوی باشد تمام شد کلام شیخ ره
مترجم گوید مواضع وجوب یا استحباب سجده از هر
سوره از سورهای سجده دار چنانچه جناب رضوان
مآب افضل المتأخرین و اعلم المتبحرین مؤید بتأییدات
حضرت سبحانی جناب میرزا ابو القاسم جیلانی نور الله
مرقده الشریف در کتاب مستطاب مرشد العوام ایراد نموده
اینست که میفرماید سجدها ئیکه در قرآنست پانزده موضع
چهار موضع آن واجب است و باقی سنت اما واجب
پس آن در چهار سوره است اول در سوره الم تنزیل و دوم

لا یستکبرون دوم در حم فصلت ان کنتم ایاه تعبدون
سوم در اخر سورهٔ والنجم فاسجدوا لله واعبدوا
چهارم در اخر سورهٔ اقرا واسجد واقترب و اما سجدها سنت
که یازده موضع هستند اول در اخر سورهٔ اعراف است
ویسبحونه وله یسجدون دوم در سورهٔ رعد وظلالهم
بالغدو والاصال سوم در سورهٔ نحل ویفعلون
ما یؤمرون چهارم در سورهٔ بنی اسرائیل ویزیدهم
خشوعا پنجم در سورهٔ مریم خروا سجدا وبکیا ششم
در سورهٔ حج ان الله یفعل ما یشاء هفتم نیز در سورهٔ حج
وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون هشتم در سورهٔ فرقان
وزادهم نفورا نهم در سورهٔ نمل رب العرش العظیم
دهم در سورهٔ ص وخر راکعا واناب یازدهم در سورهٔ
اذا السماء انشقت واذا قرئ علیهم القران لا یسجدون
ودر تلفظ بکلمهٔ سجده سجده نکنند بلکه وقتیکه ایه تمام شد
سجده کنند چنانکه اشاره بموضع ان کردیم ودر بعضی
از کتب معتبره دیده ام که در سجده پنج مرتبه بگوید سبحان
الخالق العظیم خاتمه در فضیلت قران وثواب

خاتمه در فضیلت قران وثواب قران خوانان

قران

قران خوانان وعدد سورهای قران وایات قران
وکلمات قران وعدد فتحات وضمات وکسرات وهمزات
ومدات وتشدیدات ونقاط قرانست بدانکه حق سبحانه
وتعالی امر نموده وفرموده است ورتل القران ترتیلا
یعنی بخوانید قرانرا بترتیل ابن عباس میگوید از
حضرت رسول ص پرسیدم که ما الترتیل یعنی ترتیل
چیست قال الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف
واز حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدند از معنی
این ایه فرمودند الترتیل هو تجوید الحروف ومعرفة
الوقوف وتجوید بیرون اوردن هر حرفست از
مخرج او با صفات ذاتی مثل جهر ورخاوت و
استفال وانفتاح واصمات وهمس وشدت
واستعلا واطباق وانذلاق وصفیر ولین و
انحراف وتفشی واستطالت وصفات عرضی مثل
تفخیم مستعلیه وترقیق مستفلیه ووقف و
وصل واشمام وروم وادغام واظهار وقلب
واخفا وبجای اوردن تجوید یعنی عمل کردن باین

واجب و لازم است بر هر کسیکه قران خواند و کسیکه رعایت
نکند قواعد تجوید را در تلاوت عاصی و اثم است
اگر قادر بر تعلم باشد و کسیکه رعایت کند تجوید
قران بخواند قران در روز قیامت شفیع او خواهد
بود چنانکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
منقولست که فرموده است بخوانید قرانرا که قران
در روز قیامت شفاعت میکند خواننده خود را
و کسیکه قران او را شفاعت کند البته او رستگار است
و نیز فرمود که بهترین عبادتهای امت من قران خواندنست
و امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود فرموده
که پدرم از آبا خود از حضرت رسول نقل کرده که
آنحضرت فرمود کسیکه بخواند قرانرا و عمل کند بانچه
در قرانست در روز قیامت پدر و مادر او را حله
بپوشانند که دنیا و ما فیها بقیمت کمترین رشته حله برنیاید
و تاجی بر سر او نهند از نور که روشنی ان همچون روشنی
آفتاب و ماه میدرخشد در خانهای دنیا و نیز امام علیه السلام
در تفسیر خود فرموده که حمله قران مخصوصند

برحمت

برحمت خدای تعالی و نزدیکانند با و هر که ایشانرا دوست دارد
خدای را دوست داشته باشد و هر که ایشانرا دشمن دارد
خدای را دشمن داشته باشد و فرمود که خدای تعالی
دفع میکند از شنونده قران بلای دنیا را و از خواننده
قران بلای آخرت را و حضرت رسول فرمود اذا
کان یوم القیمة وضعت منابر من نور عند کل منبر
ناقة من نوق الجنة ثم ینادی مناد این من حمل کتاب الله
اجلسوا علی هذه المنابر فلا روع و لا حزن علیکم حتی
یفرغ الله مما بینه و بین العباد فاذا فرغ الله من حساب الخلق
حملوا الی تلک النوق و ادخلوا الی الجنة یعنی هر گاه بیاید
شود یوم نشور بگذارند منبرها از نور و نزد هر
منبری ناقه از ناقهای بهشت که آورده باشند از نزد
غلمان و حور که هر یک هفت هزار سال در مرغزار
بهشت چریده باشند و آب از حوض کوثر چشیده باشند
و در سایه درخت طوبی خوابیده باشند و بر بدن
هر یک ششصد هزار بار از عنبر تر افزوده باشند
و انها را برای چنین روزی پروریده باشند پس منادی

ندا دهد در صف محشر از جانب ملک اکبر که کجایند حاملان
ان قرانیکه نازل شده بود بر پیغمبر و بنشینند قران خوانان
بر کرسیهای نور بدون خوف و خطر تا فارغ شود از حساب
اهل محشر حضرت پیغمبر فرمود ای سلمان تلاوت کردن
یک قران معادل است با ثواب صد شهید داده خدا
وعطا میشود هر سوره ثواب پیغمبری و ملائکه استغفار
میکنند بجهت قاری قران و جناب اقدس الهی نظر رحمت
باو میکند و بقرائت هر ایه هزار هزار حور دیبا باو عطا
میفرماید و هر حرف نوری باو کرامت نماید که از صراط
بگذرد و چون ختم قران نماید عطا میکند باو ثواب
سیصد و سیزده پیغمبر مرسل که تبلیغ رسالت کرده باشند
و هر کس قرانرا قرائت کند گویا قرائت نموده است جمیع کتابها
که بر جمیع پیغمبران نازل شده و حرام میکند جسد او را بر اتش
و نیز حضرت رسالت پناه فرموده بخوانید قرانرا که خدای تعالی
اجر میدهد شما را بعدد هر حرفی ده حسنه و نیز حضرت
رسول فرموده که خدا را اهل هست از خلقان او گفتند
یا رسول الله صلعم انان کیستند فرمود اهل القران اهل الله

وخاصته

وخاصته و نیز فرموده هر مؤمنی که قران میخواند حکم
ترنج دارد که بوی ان و طعم ان خوش است و مؤمنیکه
قران نمیخواند حکم خرما دارد که طعم ان خوش است
و بوی ندارد و فاجریکه قران خواند حکم ریحان دارد
که بوی ان خوش است و طعم او تلخ و فاجریکه قران نخواند
حکم حنظل دارد که هم تلخ است و هم بوی ندارد و از
حضرت امام زین العابدین ع منقولست که بخوانید
قرانرا از سواد یعنی در مصحف نظر کنید و بخوانید که
روشنی چشم را زیاد میکند و عذاب از والدین او
بر میدارد اگر از اهل عذاب بوده باشند و بقعه
یا خانه که در ان قران خوانند خیر و برکت در انجا
نمایان شود و ملائکه در انجا نزول میکنند و شیاطین
از انجا فرار مینمایند و ان بقعه روشنی میدهد
اهل اسمانرا چنانکه افتاب و ماه روشنی میدهند
اهل زمین را و چون قرائت تمام کند سنت است که
دعا کند حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
فرمود که نزد هر ختمی قاری را دعای مستجابست و بتحقیق

چون روز قیامت میشود قرآن با صورتیکه نیکوترین
صورتهاست داخل صحرای محشر میشود و شفاعت
میکنند کسانیرا که از او تلاوت کرده اند پس خداوند
عالم بقرآن گوید که ایشانرا داخل بهشت بگردان چون
داخل بهشت شوند و سیر کنند انهار و اشجار بینند و
چون سر بالا کنند درجات عالیه بسیار و قصور رفیعه
بیشمار مشاهده نمایند پرسند اینها چیستند و از
کیستند گویند این درجات و مقامات از برای شما هستند
اقرأ وارق یعنی بخوانید و بالا روید گویند بر
چند درجه بالا رویم گویند بهر سوره درجه شما کرامت
فرمائیم از تعجب گویند بهر سوره خداوند فرماید بهر
عشری درجه کرامت فرمائیم ایشان تعجب نمایند خطاب
رسد بهر آیه باز تعجب نمایند خطاب رسد بهر کلمه باز
تعجب کنند خطاب رسد بهر حرفی پس بخوانند و بالا روند
تا هشتصد درجه پس ندای عزیز مهربان قرآن فرستاده
شده است از ملک منان بر پیغمبر آخر الزمان و نعمتی است
از برای بندگان و آسمانها و زمینها بیک حرف و بر پا ایستاده

وتمام کتابها

وتمام کتابهای آسمانی در تحت یک آیه او مندرج است
بدانکه قرآن دوازده هزار بیت است بعدد دوازده
امام علیهم السلام که هر یک مظهر نام ملک علام اند
دو صد و چهارده سوره بعدد دو صد و چهارده کتاب
آسمانی بدانکه در عدد سورهای قرآن اختلاف
کرده اند و اصح و اشهر یکصد و چهارده سوره است
چنانچه در مصاحف مسطور میشود و ابی ابن کعب
صد و شانزده گوید چه قنوتین را دو سوره از
قرآن میداند و نزد عبد الله ابن مسعود صد و
دوازده است چه معوذتین را از سور قرآن ندانسته
و دعا دانسته و جمعی صد و سیزده گفته اند جهة آنکه
انفال و توبه را یک سوره میگیرند که به بسمله فاصله
ندارند و بعضی از ائمه اهلبیت والضحی و الم نشرح را
یک سوره شمرده اند و همچنین الم تر و لایلاف را
و انفال و توبه را پس بقول ایشان قرآن صد و یازده
سوره باشد و مجموع سور قرآن چهار قسم است
اول طوال و آن هفت سوره است از بقره تا توبه

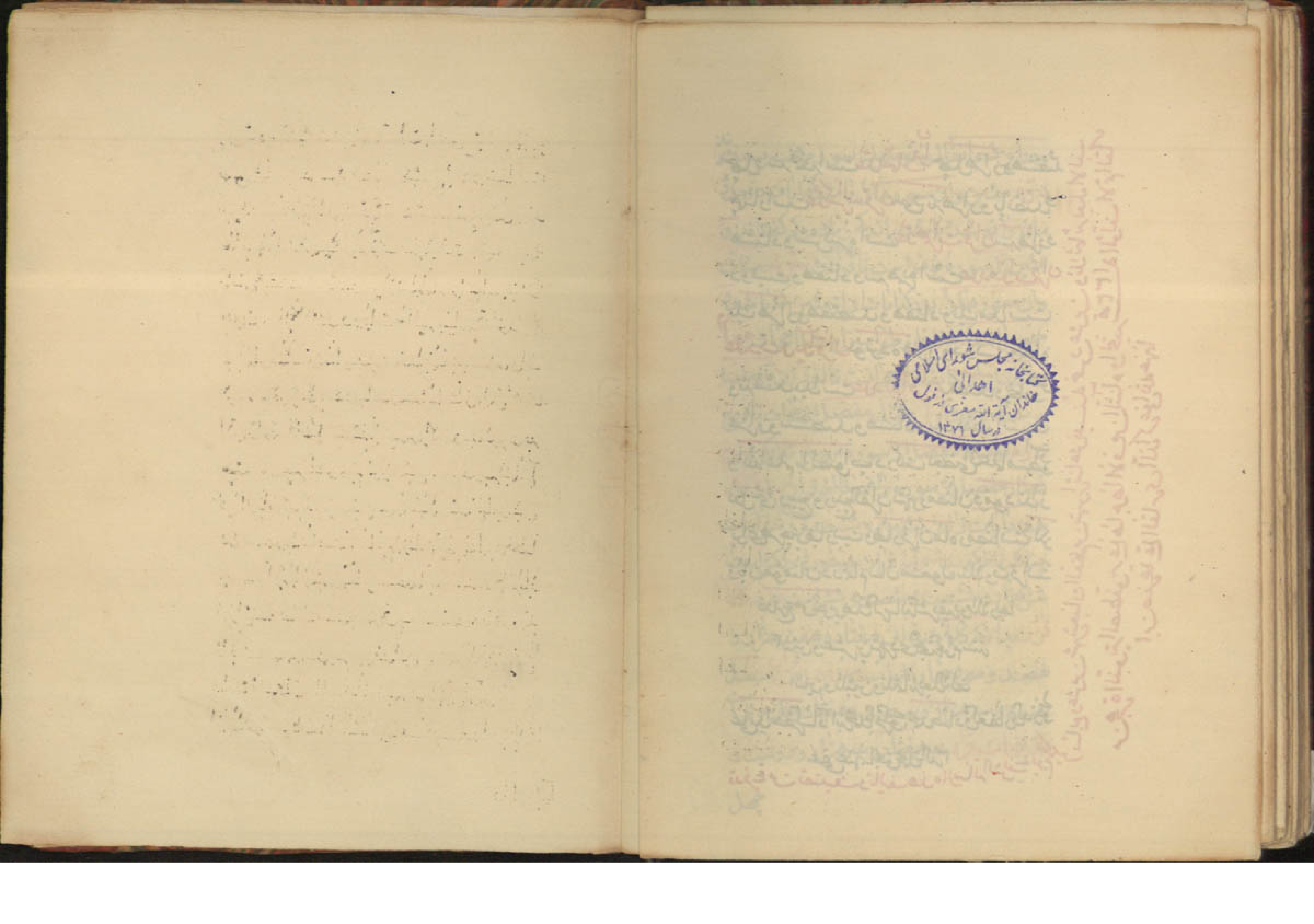
ودر این قسم انفال و توبه بیک سوره محسوب میشوند
دوم مئین و ان سورهائی باشد که ایات در حدود
مائه واقع شده باشد باندکی زیاده و کم گفته اند و
مئین از سورهٔ یونس است تا فرقان سوم مثانی
و ان سورهائی بود که ایات ان از مئین کمتر باشد و
جمعی بر انند که مثانی از طواسین است تا حجرات چهارم
مفصل و ان باتفاق از حجرات است تا اخر قران باز مفصل
بر سه قسم است اول طوال مفصل از حجرات تا بروج
دوم اوساط مفصل از سورهٔ بروج تا لم یکن سوم
قصار مفصل از سورهٔ والضحی تا اخر قران بدانکه
عدد ایات قران شش هزار و ششصد و شصت و شش ایه است
چنانکه ناظم گوید شعر ایهٔ قران چه خوب و دلکش است
شش هزار و ششصد و شصت و شش است عدد کلمات
قران بدانکه کلمات قران هفتاد و هفت هزار و
نهصد و سی و چهار کلمه است عدد حروف قران سیصد
بیست و سه هزار و سیصد و هفتاد و یک حرف است
عدد فتحات قران هفتاد و سه هزار و دویست و

چهل

چهل و سه فتحه است عدد ضمات قران چهل هزار و هشتصد و
چهار است عدد کسرات قران سی و نه هزار و پانصد و
هشتاد و شش کسره است عدد همزات قران سه هزار و
دویست و هفتاد و سه همزه است عدد مدات قران
یک هزار و هفتصد و هفتاد و یک مد است
عدد تشدیدات قران نوزده هزار و دویست و پنجاه
و نه تشدید است عدد نقاط قران یکصد و پنجاه و شش
هزار و ششصد و هشتاد و یک نقطه است
والله اعلم بالصواب در کتب بعضی از علما مسطور است
لکل شیء ربیع و ربیع القران شهر رمضان فرمود نداز
برای هر چیز بهار ربیعست و بهار قران ماه رمضانست لکن
زبان مؤمنان در تمام سال مشغول بتلاوت قرانست

قد فرغ من تحریر هذه الرسالة الشریفة یوم الاربعا
اثنین وعشرین شهر ذی الحجة الحرام سنة
اثنین وثلثین وثلثمائة بعد الالف
علی ید احقر کتاب الله ابن محمد باقر کوهی محمد صادق الغفاری الکذوتی
عفی عنهما بحق محمد واله

قد فرغ من تصنیف وتالیف هذه الرسالة الشریفة فی یوم الخمیس تاسع وعشرین شهر شعبان المعظم من شهور سنة ... بعد الالف
من هجرة النبویة المصطفویة علیه وعلی آله الاف التحیة والثناء ... فی سنة ١٢٣٢ ... المؤلف
ابن صفر علی ... عفی عنهما


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اهدائی
خاندان آیة الله معزی دزفولی
در سال ۱۳۷۶

